

## مبتکر نظریه رکن رابع ایمان در شیخیه<sup>۱</sup>

سید محمد رضا لواسانی<sup>۲</sup>

**چکیده:** شیخیه یکی از جریان‌های نسبتاً جوان در تاریخ شیعه امامیه است. یکی از نظریات منسوب به آنان، نظریه «رکن رابع ایمان» است که انشعابات شیخی در مورد آن نظر همسانی ندارند. یکی از وجوه اختلاف در شناسائی مبتکر این نظریه است. شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی هریک با این عنوان مطرح شده‌اند. مقاله حاضر با ریشه‌یابی علل پدیداری اختلاف در این باب، چهار مؤلفه را در ساختار نظریه مشخص می‌کند:

۱. ادبیات چهارگانه «خدا، پیامبر، امام، شیعه» ۲. سلسله مراتب قرای ظاهره ۳. تعدد یا وحدت صاحبان آن ۴. نقش آنان در قبال سائرین

با پیگیری این چهار مؤلفه در متون بزرگان جریان شیخیه و با توجه به شواهد تاریخی، مقاله حاضر نشان می‌دهد انتساب نظریه رکن رابع به محمد کریم خان کرمانی انتسابی ناصحیح است. پایه‌های اصلی این نظریه متکی به کلمات شیخ احسائی است اما به نظر می‌رسد نظریه پرداز اصلی آن سید کاظم رشتی باشد.

**واژه‌های کلیدی:** رکن رابع، شیخیه، شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی، حاج محمد کریم

خان کرمانی

۱ بخش‌هایی از این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی/ارشد نگارنده با عنوان: «نظریه رکن رابع ایمان در دوران غیبت امام عصر علیه السلام از نگاه شیخیه» است که در دانشگاه قرآن و حدیث به راهنمایی استاد حسن طارمی‌راد و با مشاوره استاد رسول جعفریان تحقیق شده است.

۲ کارشناس ارشد کلام، دانشگاه قرآن و حدیث تهران، و دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشکده اصول‌الدین  
reza\_lavasani@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۳/۰۶/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۱۰

## The theorizer of the “Fourth Pillar” Theory

Sayyed Muhammad Reza Lavasani<sup>1</sup>

**Abstract:** Shaykhism is one of the youngest schools in the history of Imamiyyah (Twelver Shiism). The Theory of "Forth Pillar (Rukn-i-Rabi’)" is one of the most famous theories attributed to this school, the different branches of which do not have a common notion of it. Besides, they disagree over the person to whom the aforementioned theory could be attributed. "Ahmad Al-Ahsa’i", "Sayyed Kazim Al-Rashti" and "Muhammad Karim Al-Kirmani" have been nominated to be the theorizer by different Shaykhi or non-Shaykhi scholars.

This Article identifies four components in the structure of Theory:

1) The literature based on Quadr-hierarchy of "God, Prophet, Imam, and perfect Shia". 2) The Hierarchy of Secret-Men (Qura-yi-Zahirah). 3) Their Unity or Multiplicity. 4) Their Duties and roles.

Although the foundation of Theory could be recognized in Al-Ahsa’i’s works, by concentrating on these four components, I shall demonstrate that Sayyed Kazim Al-Rashti should be elected as the main theorizer of Theory.

**Keywords:** Fourth Pillar, Shaykhism, Shaykh Ahmad Al-Ahsa’i, Sayyed Kazim Al-Rashti, Haj Muhammad Karim Khan Al-Kirmani.

---

1 Senior Expert of Kalam, Qur’an and Hadith Tehran and Ph.D student in the Quran and Hadith, Osool College reza\_lavasani@yahoo.com

## مقدمه

شیخیه عنوانی است که به پیروان شیخ احمد احسائی اطلاق می‌شود. درباره شیخ احسائی و زندگانی پرفراز و فرود او آثار متعددی نگاشته شده‌است. آنچه مورد اتفاق است آن است که وی هر چند در محیطی غیر علمی و نه‌چندان مذهبی رشد و نمو داشت<sup>۱</sup> اما با پشتکاری که از خویش نشان داد مدارج علمی را سپری کرد، و از این رو توفیق شاگردی یا استادی تعداد قابل توجهی از بزرگان معاصرش را یافت.<sup>۲</sup> او در روزگار خویش شهرت زیادی به‌دست آورد و حتی محبوبیتش تا عمق خاندان قاجار نفوذ کرد.<sup>۳</sup> برخی علمای وقت او را به سبب برخی آراء کلامی‌اش تکفیر کردند؛<sup>۴</sup> اما جریانی که او به‌راه انداخت تا سالها بعد از مرگش (۱۲۴۱ ق)<sup>۵</sup> و تا به امروز تداوم یافت.

پس از مرگ شیخ، بارزترین شاگردش یعنی سید کاظم بن قاسم رشتی عهده‌دار دفاع از نظریات او شد. معروف است که شیخ بدون حضور او در سش را آغاز نمی‌کرد<sup>۶</sup> و در مورد او می‌گفت: «ولدی کاظم یفهم و غیره لایفهم!»<sup>۷</sup> همراهی طولانی رشتی با احسائی و اشراف بر مبانی او باعث شد که او علی‌رغم سن نسبتاً کم، جانشین شیخ شود. سید رشتی بر خلاف استادش راه مسافرت را برنگزید، تا پایان عمر (سال ۱۲۵۹ ق)<sup>۸</sup> و در مقام پیشوایی شیخیه به ایران نیامد، ساکن شهر کربلا ماند و کلاس درس خود را در این شهر مستقر ساخت و شاگردان زیادی به جای گذاشت.<sup>۹</sup> پس از وفات سید کاظم در صف شیخیان شکافی بزرگ پدید آمد و به مرور زمان و در طول چند نسل عملاً چند مدرسه اصلی در بین شیخیه شکل

۱ شیخ عبدالله احسائی (۱۴۳۰ ق)، شرح احوال (مقدمه جوامع الکلم)، ج ۱، بیروت: الامیره، ص ۶.

۲ سید محمد حسن آل طالقانی (۱۴۲۸ ق) *الشیخیه، نشأتها و تطورها و مصادر دراسته*، بیروت: الامیره، صص ۷۸-۸۰.

۳ علاوه بر: ملاقات شیخ احسائی با فتحعلی‌شاه (شیخ عبدالله بن شیخ احمد احسائی، شرح احوال، ص ۲۳) و ترکیب شیخی حاضرین در مجلس محاکمه باب در تبریز در حضور ولی‌عهد (محمد تقی مامقانی (۱۳۷۴ ش) *گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز*، تهران: نشر تاریخ ایران) نقل است که یکی از همسران ناصرالدین شاه (شکوه السلطنه، مادر مظفرالدین شاه) شیخی بوده است. (رک: قهرمان میرزا عین‌السلطنه (۱۳۷۴ ش)، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۱۲۳۱) اینها همه نفوذ تعالیم شیخ احسائی در عمق دربار ایران را نشان می‌دهد.

۴ سید محمد حسن آل طالقانی، همان، صص ۹۶-۱۰۰.

۵ ن.ک: شرح احوال شیخ احسائی مقدمه جوامع الکلم، ج ۱، ص ۱۷.

۶ آل طالقانی، همان، ص ۱۲۰.

۷ ابوالقاسم ابراهیمی، *فهرست کتب مشایخ عظام*، ج ۱، ص ۱۱۵.

۸ آل طالقانی، همان، ص ۱۶۲.

۹ آل طالقانی، همان، ص ۱۲۵.

گرفت: شیخیه کرمان،<sup>۱</sup> شیخیه تبریز،<sup>۲</sup> شیخیه همدان (باقریه).<sup>۳</sup> به جز گروه‌های یادشده، گروهی از پیروان سید رشتی پس از درگذشت او جذب دعوت میرزا علی محمد شیرازی (باب) شدند. هرچند این گروه بدو از بطن شیخیه سربرآورد اما مدعیات پسین باب، به ویژه ادعای قائمیت، نسخ اسلام و تشریح شریعت بیان،<sup>۴</sup> منجر به خروج آنان از اسلام شد و لذا نمی‌توان آنان را در حالت کلی به عنوان گروهی از شیخیه به شمار آورد.

- ۱ اینان بعد از سید رشتی از حاج محمدکریم خان کرمانی (م. ۱۲۸۸) تبعیت کردند. پس از او حاج محمد خان کرمانی (م. ۱۳۲۴)، سپس حاج زین العابدین کرمانی (م. ۱۳۶۰) سپس حاج ابوالقاسم (م ۱۳۸۹) و حاج عبدالرضا ابراهیمی (م. ۱۴۰۰) و پس از او و در حال حاضر سید علی موسوی بصری را باورمندند.
- ۲ شیخیه تبریز متشکل از چند خانواده مهم‌اند: خاندان حجت‌الاسلام، خاندان ثقه‌الاسلام و خاندان احقافی (وجه تسمیه این خاندان به «احقافی»، کتاب *احقافی/الحق* تالیف میرزا موسی اسکوئی است که در دوازده مقاله حجیم و هر کدام در یکی از موضوعات جنجالی مرتبط با مدرسه شیخی نگاشته شده است. (عبدالرسول احقافی (۱۴۱۳ق) *قرن‌ان من الاجتهاد والمرجعیه*، کویت: منشورات مکتبه الامام الصادق (ع) العامه، ص ۱۴۰). با توجه به نزدیکی این گروه به سائر شیعیان برخی از محققین بر این باورند که اینان خصوصیات یک مدرسه متمایز را از دست داده‌اند. (MacEoin, 2009). "Shaykhiyya", *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition. Brill, p.2
- محمد باقر اسکوئی است. (۱۲۳۰-۱۳۰۱ق) او شاگرد میرزا حسن گوهر (م ۱۲۶۶ق) از شاگردان مشهور سید رشتی بوده است. پس از میرزا محمد باقر (م ۱۳۰۱ق)، میرزا موسی (۱۲۷۹-۱۳۶۴ق) سپس پسرش میرزا علی حائری (۱۳۰۵-۱۳۸۶ق) سپس برادرش، میرزا حسن احقافی، بزرگان این خانواده بوده‌اند. بعد از میرزا حسن (۱۳۱۸-۱۴۲۱ق) فرزندش میرزا عبدالرسول (م. ۱۴۲۴) جانشین پدر گردید و در حال حاضر میرزا عبدالله حائری احقافی چهره سرشناس این خانواده به شمار می‌رود. بزرگ خانواده دوم، میرزا محمد ملقب به حجت الاسلام یا میرزا محمد کبیر است (م. ۱۲۶۹ق). او از شاگردان شیخ احسانی بوده است. وی که در تبریز ساکن بوده و لقب «حجت الاسلام» را نیز از ولی عهد وقت (ناصرالدین میرزا) گرفته است (ر.ک: عبدالرسول احقافی، *قرن‌ان من الاجتهاد والمرجعیه*، ص ۱۱۳) از حاضرین مهم مجلس محاکمه میرزا علی محمد شیرازی (باب) در تبریز بوده است و سؤالاتی را از وی پرسیده که در تاریخ ضبط است (ر.ک: محمد تقی مامقانی، *گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز*). پس از او، پسرانش محمد حسین (م. ۱۳۰۳) و محمد تقی (معروف به نیر تبریزی) (م. ۱۳۱۲) و میرزا اسماعیل حجت الاسلام مامقانی (م. ۱۳۱۷) به ترتیب جانشین پدر گردیدند و پس از این سه، میرزا ابوالقاسم پسر میرزا محمد حسین (م. ۱۳۶۲) از بزرگان این مدرسه به شمار می‌رود. علاوه بر این دو خانواده، به میرزا محمد شفیع تبریزی (۱۲۱۸-۱۳۰۱ق) نیز به عنوان یکی از بزرگان شیخی شهر تبریز باید اشاره کرد. او نیز پیروانی داشته (ر.ک: سید حسن امین (۱۴۰۸ق)، *مستدرکات اعیان‌الشیعه*، ج ۷، بیروت: دارالتعارف، ص ۱۲۳، ج ۶، ص ۱۴۴) و مخالفت او و برخی از شاگردانش با راه حاج کریم خان کرمانی در برخی اقوال ضبط است. (احمد عبدالهادی صالح (۱۴۲۷ق)، *اعلام مدرسه الشیخ الاوحد فی القرن الثالث عشر الهجری*، بیروت: دارالمحجة البيضاء، ص ۵۴۷ همچنین برای ملاحظه مخالفت شاگردانش ن.ک: سید حسن امین، *مستدرکات اعیان‌الشیعه*، ج ۶، ص ۱۴۴).
- ۳ اینان پس از سید کاظم، حاج محمد کریم خان کرمانی (م. ۱۲۸۸) را پذیرفته‌اند اما برخلاف شیخیه کرمان، پسر او حاج محمد خان را ناخلف دانسته و شاگرد و نماینده وی در همدان یعنی میرزا محمد باقر خندق‌آبادی دورچه‌ای (۱۲۳۹-۱۳۱۹ق) را باورمندند. برخی مشاهیر این گروه عبارت‌اند از: سید حسن موسوی اصفهانی، میرزا ابوتراب نفیسی، میرزا کریم کرمانی، میرزا علیرضا کرمانی و سید هاشم لاهیجی، میرزا علی محمد محمدی نائینی، میرزا رحیم فرهنگ.
- ۴ ر.ک: شیرازی، میرزا علی محمد (بی تا)، *بیان فارسی و عربی*. کتابخانه ازلی.

## تبیین مسئله

یکی از نظریاتی که معمولاً در کنار یادکرد از شیخیه از آن سخن به میان می‌آید، نظریه «رکن رابع ایمان» است.<sup>۱</sup> علی‌رغم شهرت این نظریه در تعریف دقیق آن وحدت نظر وجود ندارد و نویسندگان مختلف هر یک با قرائت خاص خود به تعریف و تحلیل آن پرداخته‌اند. بر همین سیاق در شناسائی مبتکر اصلی این نظریه نیز اختلافاتی جدی وجود دارد. البته بین صاحب‌نظران اختلافی وجود ندارد که مدرسه کرمان و در رأس آن «حاج محمد کریم خان کرمانی» بیش از همگان در بسط و ترویج این نظریه مؤثر بوده‌اند، چرا که او در چندین اثر بزرگ و کوچک به این موضوع به تفصیل پرداخته است؛<sup>۲</sup> اما آیا نقش وی در این امر صرفاً ترویج و شهرت بخشیدن بوده یا آن که فراتر از آن، او عهده‌دار پایه‌گذاری این بحث نیز بوده است؟ این سوالی است که پاسخی واحد بدان داده نشده است.

باورمندان نظریه رکن رابع در میان شیخیان (شیخیه کرمان و باقری‌ها) کوشیده‌اند به نوبه خود از اصالت نظریه دفاع کنند و از این رو آن را به پیشینیان (به‌خصوص شیخ احسائی و سید رشتی) منتسب می‌دانند. از طرف دیگر منتقدین شیخی این نظریه (شیخیه تبریز)، ضمن دفاع از آراء احسائی و رشتی، دامن این دو را از این باور منزه می‌دانند و آن را ساخته ذهن بزرگان مکتب کرمان و به ویژه حاج محمد کریم خان کرمانی می‌دانند.<sup>۳</sup> این نگاه در نوشته‌های برخی محققین نیز قابل رؤیت است.<sup>۴</sup>

از سوی دیگر و در میان غیرشیخیان، هرچند این بحث به خودی خود رونق کم‌تری

۱ به عنوان نمونه ر.ک: محمد جواد مشکور (۱۳۷۲ش)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، ص ۲۶۷؛

میرزا محمد رضا همدانی [بی‌تا]، هدیه النمله الی مرجع الملله (با مقدمه مرحوم آیت الله مرعشی)، ص ۳۸.

۲ شاخص‌ترین آن‌ها جلد چهارم از کتاب ارشاد/العوام اوست که در آن به تفصیل این نظریه را شرح و بسط داده و دلائلی را بر صحت آن اقامه کرده است.

۳ حاج محمد کریم خان در رساله رکن رابع (یعنی در دهه هشتاد قرن سیزده قمری) می‌نویسد که این اصطلاح «در السنه و افواه در این زمانها جاری و در هر کوچه و برزن این اوقات ساری» است. (حاج محمد کریم خان کرمانی [بی‌تا]، رساله رکن رابع، ص ۳).

۴ «و الحال أن هذا الاعتقاد بهذه العقيدة التي يدعيها الحاج محمدخان و أبوه كريم، لم يقل بها أحد من علمائنا الاعلام من المتقدمين و المتأخرين قاطبة. فجميع كتب الشيخ أحمد الأحسائي و تلميذه السيد كاظم الرشدي و تلامذتهما، لم يشم منها رائحة ما ادعاه الحاج المذكور. لكن سولت له نفسه التفوه بهذا القول و إنتسابه إلى الشيخ و السيد، كما نسب الكيسانية إلى محمدبن حنفية، الامامة مع عدم رضاه بما يقولون». (عبدالجلیل الامیر (۱۴۱۳ق)، فکر و منهج دراسته تحلیلیه حول فکر و منهج مدرسه الشيخ احمد الاحسائي، بیروت: دارالفنون، ص ۹۸).

۵ ر.ک: محسن سراج، داریویش رحمانیان (۱۳۹۰ش)، «اصل معرفت به رکن رابع در اندیشه شیخیه»، مطالعات تاریخ اسلام، س ۳، ش ۸، صص ۵۳-۷۶.

داشته، اما در موارد متعددی این نظریه به بهانه بررسی تاریخی جریان «باییت» به شیخ احسائی و سید رشتی منتسب شده است. در این منظر معمولاً انتساب نظریه به این دو پیش فرض گرفته شده و به بحث پیدایش باییت (و بهائیت) بر مبنای آن پرداخته شده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد دو نقیصه جدی در بروز تحلیل‌های متفاوت و متضاد تأثیرگذار بوده است؛ نخست، عدم شفافیت در تعاریف اولیه و نابرابری از ترمینولوژی روشن و دوم: عدم مراجعه مستقیم به آثار و اکتفاء به بیان مشهورات. مقاله حاضر می‌کوشد برای کشف حقیقت در مورد مسئله پژوهش (شناسائی مبتکر نظریه) با تفکیک اجزاء این نظریه، اولاً مشخص نماید نظریه رکن رابع به چه معناست تا در گام بعدی با «مراجعه مستقیم» به آثار هر نویسنده، واضح این نظریه در مکتب شیخیه را شناسائی نماید.

### شناسائی اجزاء نظریه

در گام نخست باید به تعاریف فائزین نظریه مبتنی بر آثارشان پرداخت. روشن است که بهترین مرجع برای دریافت شناختی کلی از نظریه، آثار بزرگان مدرسه کرمان و به ویژه حاج محمد کریم خان کرمانی است. مطابق آثار این گروه منظور از رکن رابع، اشاره به وجود واسطگانی است که بین مردمان عادی و امامان معصوم در هر زمان وجود دارند. برای اثبات این امر ادله‌ای اقامه شده تا از آنها روشن شود که «بعد از حجت‌های خدا واسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند»، افرادی که بنابر توقیع حضرت ولی عصر<sup>۲</sup> «حجت‌های حجت» یا به تعبیر دیگر «حجت‌های ولی عهد (وصی نبی)» اند.<sup>۳</sup> «در هر عصری در دنیا هستند» و «واسطه فیض سایر مسلمان و غیر مسلمین میباشند و همه فیضها و خیرها و مددها اول بایشان میرسد و از ایشان نشر کرده بما میرسد».<sup>۴</sup>

از دیدگاه حاج محمد کریم خان کرمانی، معرفت به اصل وجود این واسطگان، همان چهارمین رکن ایمان (بعد از باوردداشت خدا و پیامبر و اوصیاء) برشمرده شده است. او بر اساس برخی احادیث، رکن رابع را «محکم‌تر عروه‌های ایمان» و «اشرف از نماز و روزه و زکوئه و حج و جهاد» میداند که «چون اشرف شد اهتمام بآن اعظم است و الزم»<sup>۱</sup> او این رکن

۱ برای نمونه ن. ک: مرتضی راوندی (۱۳۸۲ش)، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۲، تهران: نشر نگاه، ص ۵۰۲؛ حسن پیرنیا، و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰ش)، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه*، تهران: خیام، ص ۸۱۷.  
 ۲ ر. ک: محمد بن علی ابن بابویه (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین*، ج ۲، تهران: اسلامیه، ص ۴۸۴.  
 ۳ حاج کریم خان کرمانی، *رساله رکن رابع*، ص ۱۱.  
 ۴ حاج کریم خان کرمانی، *ارشاد العوام*، ج ۴، ص ۱۳۴.  
 ۱ حاج کریم خان کرمانی، همان، ج ۴، ص ۲۱۶.

را نه تنها در اسلام که حتی در «امم سابقه» نیز جاری می‌داند و «در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و إلا انسان به آن مذهب متدین نیست»<sup>۱</sup>. از کلیدی‌ترین اصطلاحاتی که در این فضا به کار رفته، اصطلاح «قرای [قریه‌های] ظاهره» است. این اصطلاح برگرفته از آیه هجدهم سوره سباء است که از قرارگیری «قریه‌های ظاهره» در مسیر نیل به «قریه‌های مبارکه» خبر می‌دهد و دستور به سیر در این راه می‌کند. از آنجایی که در برخی مصادر شیعی «قریه‌های مبارکه» به ائمه علیهم‌السلام و «قرای ظاهره» به شیعیان تاویل شده‌اند، این آیه دلیلی برای وجود همان «وسائط» دانسته شده است. برای قرای ظاهره در این چهارچوب فکری، سلسله مراتبی<sup>۲</sup> نیز برگرفته از یک حدیث (مشهور به حدیث الخیط)<sup>۳</sup> تعریف شده است. مطابق با این ساختار، بین امام (قریه مبارکه) و مردم، به ترتیب قریه‌های: «نقبا» و «نجبا» و «ارکان» قرار دارد. برای هر کدام از نقبا و نجبا دو مرحله کلی و جزئی معرفی شده که از جمع آن‌ها مجموعاً پنج مرحله حاصل می‌آید. به جز این پنج مرحله، محمد کریم خان کرمانی سه مرحله دیگر را نیز در ابتدای سیر می‌افزاید: «شریعت، طریقت و حقیقت»<sup>۴</sup>. نتیجتاً او بین رعیت تا امام، هشت قریه ترسیم می‌کند که اگر کسی از آنها بگذرد می‌تواند به قریه‌های مبارکه (ائمه علیهم‌السلام) تشرّف پیدا کند:

۱. شریعت ظاهره ۲. طریقت ظاهره ۳. حقیقت ظاهره ۴. نجبای جزئی ۵. نقبای جزئی ۶.

نجبای کلی ۷. نقبای کلی ۸. ارکان

حاج محمد کریم خان، در جایی با استناد به یک حدیث<sup>۱</sup> «رسل» را «ارکان»، «نقله» را

۱ حاج کریم خان کرمانی، همان، ج ۴، ص ۲۱۱؛ حاج کریم خان کرمانی، رکن رابع، ص ۱۱.  
 ۲ محمدبن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳؛ علی استرآبادی (۱۴۰۹ق)، تاویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۴۶۲؛ احمدبن علی طبرسی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، مشهد: مرتضی، ص ۳۲۷.

۳ برای این سلسله مراتب از اصطلاح رجال الغیب نیز بهره گرفته شده است.

۴ این خبر منسوب به امام سجاد علیه السلام است: «یا جابر، أو تدری ما المعرفة؟ المعرفة إثبات التوحید أولاً، ثم معرفة المعنی ثانياً، ثم معرفة الأبواب ثالثاً، ثم معرفة الإمام رابعاً، ثم معرفة الأركان خامساً، ثم معرفة النقیاء سادساً، ثم معرفة النجباء سابعاً و هو قوله عز و جل، قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (محمدبن علی علوی (۱۴۲۸ق)، المناقب، قم: دلیل ما، صص ۱۲۵-۱۲۶).

۵ استعمال مراتب سه گانه: "شریعت و طریقت و حقیقت" هرچند در برخی متون حدیثی نیز به ندرت مورد اشاره قرار گرفته است (محمدبن زین الدین ابن ابی جمهور (۱۴۰۵ق)، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینییه، ج ۴، قم: دار سید الشهداء، ص ۱۲۵). اما به نظر بیشتر متأثر از اصطلاح عرفا می‌آید (ن.ک: محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی (ذیل اهل حق)، ص ۷۹).

۱ احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۷.

«نقبا» و «فقها» را «نجبا» معرفی می‌کند. او همچنین با تأکید بر کلمه «آمنین» در آیه فوق‌الذکر نتیجه می‌گیرد هر فرستاده یا ناقل روایت یا قبیله‌ی نمی‌تواند مورد نظر باشد؛<sup>۱</sup> بلکه تنها مؤمنان حقیقی که «اقل از کبریت احمر» اند را «قرای امنی» می‌داند که «ظاهر امام» اند و «سیر در او سیر بسوی خداست». «آنهاست که معرفت ایشان تمام ارکان است و کمال ایمان و سیر در آنها امن و امان». برای هر کدام از این قریه‌ها خصوصیات (به ویژه علمی) نیز بیان شده است که نشان می‌دهد وجه تمایز هر قریه از قریه دیگر در چیست.<sup>۲</sup>

بر اساس آنچه تا کنون بیان شد، چند مولفه اصلی در ارتباط با ساختار نظریه رکن رابع قابل شناسائی است:

نخست: اعتنا به تقسیم‌بندی هستی‌شناسانه چهارگانه «خدا، پیامبر، امام و شیعه». این تقسیم‌بندی می‌تواند با عبارات مشابه دیگری از قبیل «توحید، نبوت، امامت و تولی» یا هر عبارات مشابه دیگری با همین جوهره بیان شود. وجه تسمیه «رکن رابع» از این تقسیم‌بندی نشأت می‌گیرد. دوم: باور به تبعیت از افرادی به مثابه «سیر در قریه‌های ظاهر»، و باورداشت سلسله مراتبی ویژه برای آن‌ها (نجبا، نقبا، ارکان) و اعتقاد به حضور دائمی این افراد در هر دوران. اما به جز این دو مورد، دو خصوصیت دیگر نیز وجود دارد که باید آن‌ها را در تحلیل چهارچوب فکری قائلین به تئوری رکن رابع مد نظر داشت. نخست: ویژگی «تعدد یا وحدت» صاحب این مقام؛ و دوم: کارکرد آنان در امت و وظیفه امت در قبال آنان. در بررسی ویژگی نخست این نکته باید روشن شود که آیا از دیدگاه باورمندان این نظریه صاحب مقام رکن رابعی (شیعه کامل) در هر زمان لزوماً شخصی خاص و یکتا است و یا آن که ممکن است در هر دورانی افراد متعددی صاحب این مقام باشند؟ به عبارت دیگر، مقام رکن رابع را باید مقامی «نوعی» به شمار آورد یا آن که در هر زمان الزاماً تنها در شخصی خاص و یکتا تعیین پیدا می‌کند؟ بر این اساس ویژگی «تعدد یا وحدت» صاحب این مقام در هر دوران مؤلفه سوم است. منظور از ویژگی آخر نیز آن است که امت چه وظیفه‌ای نسبت به سلسله مراتب یادشده دارند و متقابلاً این افراد نیز چه تکلیفی نسبت به سائرین برعهده دارند؟ از این ویژگی نیز در مؤلفه چهارم سخن گفته خواهد شد.

۱ حاج محمد کریم‌خان کرمانی، *ارشاد العوام*، ج ۴، ص ۱۷۷.

۲ همان، صص ۱۷۷-۱۷۸.

۳ همان، صص ۳۴۸-۳۶۹.



باید توجه داشت که هر چهار مؤلفه فوق‌الذکر، تنها در شناسائی اجزاء نظریه رکن رابع در مقام «نظری» به کار گرفته می‌شود. طبعاً این نظریه از آن رو که بُعدی عملی دارد و در واقع از نوعی سلوک معنوی (سیر در قریه‌ها) خبر می‌دهد، خواه ناخواه پیوندی عمیق با واقعیت بیرونی و «مصادیق خارجی» آن دارد که نباید از آن غافل شد. بررسی این امر در جای خود می‌تواند نکات مهم و مؤثری را نیز به ارمغان آورد، اما نگارنده به جهت رعایت اختصار محدوده کار خویش را در این مقاله تنها بر بررسی پایه‌های نظری این تئوری متمرکز می‌نماید و بررسی مصداقی آن را به مجال دیگری وامی‌نهد.<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

**مؤلفه نخست. تقسیم چهار گانه خدا، پیامبر، امام، شیعه.**

علاوه بر ناشیخانی که از دریچه مقایسه تقسیم بندی چهار گانه مورد بحث با اصول پنج گانه مذهب به نقد رکن رابع پرداخته‌اند،<sup>۲</sup> در بین شیخیه تبریز نیز می‌توان همین زاویه دید را ملاحظه کرد. میرزا عبدالرسول احقاقی در رساله توضیح و اوضحات عقیده رکن رابع و انتساب آن را به شیخ رد می‌کند و می‌نویسد: «رکن رابع بمرحوم شیخ ارتباطی ندارد، زائد و غلط است». او با ارجاع به رساله حیات‌النفس شیخ احسائی اصل این تقسیم چهار گانه را منکر می‌شود و می‌نویسد شیخ احسائی در کتاب یاد شده اصول اعتقادات حقه را بر پایه همان پنج اصل مرسوم شرح داده است.<sup>۳</sup>

ارجاع مدرسه تبریز کاملاً صحیح است، اما باید توجه داشت که رساله حیات‌النفس تنها یکی از آثار احسائی است.<sup>۴</sup> شیخ در مواردی دیگر بر ادبیات چهار گانه پیش گفته صحه

۱ صرفاً باید تذکر داد بنا بر قرآنی به نظر می‌رسد بُعد سلوکی این نظریه، یکی از مهم‌ترین علل در گرایش یافتن نظریه به تعیین در شخص واحد بوده است.

۲ برای نمونه ن. ک: عزالدین رضانژاد (۱۳۸۱ش)، فرقه شناسی شیخیه و بابیه، قم: دار سید الشهداء، ص ۹۵.

۳ میرزا عبدالرسول احقاقی (۱۳۹۶ق.)، رساله توضیح و اوضحات، تبریز: نشریات مجلس تفسیر قرآن و نشر فضائل آل محمد(ع)، ص ۱۵؛ همان، التحقیق فی مدرسة الاوحد، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴ شیخ احمد احسائی (۱۳۹۶ق.)، حیات‌النفس، ترجمه سید کاظم رشتی، تبریز: انتشارات مکتب شیعیان، صص ۳-۴.  
 ۵ به عبارت دیگر برای شناسائی اعتقاد شیخ احسائی و سید رشتی در این باب، باید به کل آثار آن‌ها نگریست. به این نکته نیز باید تذکر داد که بی‌شک حامیان نظریه رکن رابع نیز به مابه الامتیاز تقسیم پنج گانه نسبت به چهار گانه یعنی: «عدل و معاد» باورمندند و ظاهراً فقط در نحوه تقسیم‌بندی اصول دین آن‌ها را در ذیل عناوین دیگر (اولی از صفات خدا و دومی لازمه ایمان به نبی) جای داده‌اند. (ن. ک: حاج محمد کریم خان کرمانی آبی‌تا، /ارشاد العوام، ج ۱، قسمت ۱، مطلب ۳. لذا ظاهراً اصل نزاع در تعداد اصول دین بیشتر به نزاعی لفظی می‌ماند که استناد به آن دلیلی معنئی به محسوب نمی‌شود.

می‌گذارد و اعتنای خود به این تقسیم‌بندی را نشان می‌دهد. مثلاً در ذیل عبارت «و ابواب الإیمان» در شرح زیارت جامعه کبیره، به اجزاء معرفت (به عنوان یکی از بواطن ایمان) می‌پردازد. او در این بخش، معرفت شیعه امام (و البته معرفت دشمنان ائمه علیهم السلام) را جزئی از اجزاء معرفت معرفی می‌کند و آن را در کنار معرفت خدا و رسول و امام قرار می‌دهد<sup>۱</sup> و معرفت «شیعه» را با بحث «شعاعیت» شیعه برای شمس امام پیوند می‌زند. او همچنین مبتنی بر برخی اخبار<sup>۲</sup> شیعه را حرف چهارم اسم اعظم معرفی می‌کند که بدون تحصیل معرفت بدان معرفت کامل به اسم اعظم فراهم نمی‌آید:

«إن العاقل العارف بما نقول إذا رأى المؤمن من شيعتهم و استبطن أحواله في إعتقاده و في أعماله و أقواله و أحواله عرف آتاً اله إلتاً الله وحده لا شريك له و أن محمداً صلى الله عليه و آله عبده و رسوله و أنهم حجج الله على خلقه و امنأوه على سره لأنهم أى الشيعة هم الحرف الرابع من الإسم الأعظم و لا تحصل المعرفة التامة إلتاً بالإسم التام...»<sup>۳</sup>

مشابه با همین عبارت را در نگاه‌های دیگرش چون شرح فوائد<sup>۴</sup> و رساله قطیفیه<sup>۵</sup> نیز می‌توان سراغ گرفت. او در رساله سید محمد بکاء نیز به اقتضای نقل روایتی از امام رضا - علیه السلام - در مورد رابطه «بسم الله الرحمن الرحيم» با اسم اعظم،<sup>۶</sup> ارکان اسم اعظم الهی را چهار رکن برمی‌شمارد: «التوحيد الحق، القائم به، الحافظ له، التابع فيه»<sup>۷</sup> او این چهار رکن را به اعتبار صفاتشان بر روی بسم الله الرحمن الرحيم، تطبیق می‌دهد و سپس با نقل حدیث زیر شیعیان را رکن چهارم اسم اعظم (=التابع فيه) به اعتبار ذات معرفی می‌کند:

۱ شیخ احمد احسائی (۱۴۰۴ق)، شرح الزیارة، ج ۱، بیروت: دارالمفید، صص ۵۶-۵۷.

۲ برای نمونه ن. ک: محمدبن یعقوب کلینی (۱۴۰۷ق)، الکافی، ج ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ص ۴۸۴.

۳ شیخ احمد احسائی، همان، ج ۱، صص ۱۴۴-۱۴۵.

۴ شیخ احمد احسائی (۱۴۳۰ق)، جوامع الکلم، ج ۱، بیروت: الامیره، شرح الفوائد، ص ۳۳۰.

۵ شیخ احسائی این رساله را در پاسخ به سوالات شیخ احمدبن صالح بن طوق قطیفی نگاشته و با دیگر رساله قطیفیه - در پاسخ به همین فرد درباره ده مسئله، چاپ شده در جلد دوم جوامع الکلم (در ضمن رساله‌های حکمیّه) - نباید اشتباه شود. شیخ احمد احسائی (۱۴۳۰ق)، رساله قطیفیه: جوامع الکلم، ج ۸، بیروت: الامیره، ص ۶۱۸ گفتنی است این عبارت مورد استناد بزرگان مدرسه کرمان قرار گرفته و آن را اشاره به رکن رابع قلمداد نموده‌اند: حاج زین العابدین ابراهیمی در پاورقی این کتاب چنین نگاشته است: «فيه الاشارة الى الركن الرابع و انه من الميثاق الماخوذ من الانسان في الذر و انا العبد زين العابدين» (همان).

۶ محمدبن جریر طبری (۱۴۱۳ق)، دلائل الامامه، قم: بعثت، ص ۴۳۰.

۷ شیخ احمد احسائی (۱۴۳۰ق)، جواب السید محمد البکاء: جوامع الکلم، ج ۲، بیروت: الامیره، ص ۴۰۱.

«فالاول لاله الا الله و الثاني محمد رسول الله و الثالث نحن و الرابع شيعتنا»<sup>۱</sup>  
 همچنین در بخشی از رساله رشتیه،<sup>۲</sup> در بیان اسرار حروف می نویسد:  
 «اعلم أن الحروف لها في الإطلاق في كل مقام معنى، يعرف بسياق الكلام،  
 فالحروف العالیات الصور العلمیة و الأركان الأربعة التي بنى عليه  
 الإسلام: «سبحان الله و الحمد لله و لاله الا الله و الله أكبر» و الأربعة التي قام بها  
 الوجود «التوحيد و النبوة و الامامة و الشيعة» و الأربعة التي دار عليها الوجود  
 «الخلق و الرزق و الحياة و الممات»...»<sup>۳</sup>

موارد فوق الذکر برای اثبات اعتنای شیخ به اصل تقسیم بندی چهارگانه پیش گفته به نظر کافی می رسد، اما در عین حال باید دقت داشت که ظاهراً شیخ در هیچ جا از اصطلاح «رکن رابع ایمان» استفاده نکرده است و فاصله قابل توجهی بین موارد نقل شده از شیخ با اصطلاح پسین وجود دارد.

سید کاظم رشتی نیز به تقسیم بندی چهارگانه مورد گفت و گو توجه داشته است. او در رساله الحججة البالغة ایمان را مبتنی بر چهار رکن می داند:

«فاعلم أن الإيمان لا يقوم إلا بأربعة أركان، الركن الأول: الإقرار بالتوحيد و هو قول لا إله الا الله مصداقاً مسلماً و الركن الثاني: الإقرار بالنبوة و هو قول محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و الركن الثالث: الإقرار بالولاية و هو قول أن علياً ولي الله و الأئمة من ولده أولياء الله (ع) و الركن الرابع: الشيعة و هو المشار اليهم في أحاديث الأئمة و أخبارهم بـ«آوآلى من الوالو و أعادى من عادوا و أجانب من جانبوا» و ما ورد في معنى النواصب أنهم ينصبون العداوة لشيعتنا و هذه أبواب أربعة لا يصلح آخرها إلا بأولها و لا أولها إلا بآخرها، ضل أصحاب الثلاثة و تاهوا تيهها بعيداً»<sup>۴</sup>

سید کاظم در توضیح رکن چهارم، آن را بر بحث «تولی و تبری» انطباق می دهد و در تبیین جایگاه این رکن تأکید می کند که اگر کسی «توحيد و نبوت و ولایت» را معتقد باشد

۱ شیخ به منبع روایت اشاره ای نکرده است.

۲ در پاسخ به سؤالات ملا علی گیلانی تألیف شده است (شیخ احمد احسانی (۱۴۳۰ق)، الرسالة الرشتیة: جوامع الكلم، ج ۸، بیروت: الامیره، ص ۳۱۴).

۳ همان، ج ۸، ص ۳۵۵.

۴ سید کاظم رشتی (۱۴۲۲ق)، رسالة الحججة البالغة: جواهر الحكم، ج ۷، بصره: الغدير، ص ۱۵۴.

اما به «شیعه» اقرار نکنند، ایمانش به سه رکن نخست سودی نخواهد داشت:  
 «من أقرّ بالتوحيد والنوبة والولاية و لم يقرّ بالشيعة فلا ينفعه إيمانه بالتوحيد و  
 النوبة والولاية و يكون أخسر مقاما و هو في أسفل درك من الجحيم كما كان  
 منكر الولاية و منكر التوحيد و النوبة كذلك»<sup>۱</sup>.

سید کاظم علاوه بر این که به روایت ارکان چهارگانه اسم اعظم اشاره می‌کند<sup>۲</sup> در کتابی  
 که در شرح خطبه طنتجیه<sup>۳</sup> نگاشته است، ارکان چهارگانه خانه کعبه را بر ارکان چهارگانه  
 میثاق عالم ذر تطبیق می‌دهد و رکن چهارم آن را مربوط به شیعه می‌داند.<sup>۴</sup> او همچنین در  
 یکی از مواضع تنها اقراری را نافع به حال اشخاص می‌داند که حاوی چهار مضمون باشد:  
 اقرار به توحید (لا اله الا الله)، به نبوت (محمد رسول الله صلی الله علیه و آله)، به امامت  
 (امیرالمؤمنین و یازده فرزند پاکشان و حضرت صدیقه (علیهم السلام)) و اقرار به: «والی من  
 والوا و اعادی من عادوا و اجانب من جانبوا». او این چهار رکن را «بیت النجاة و بیت المعمور  
 بالعلم» می‌داند و می‌نویسد:

«لا يخفى ان الإقرار بالركن الرابع هو بعينه كالإقرار بالركن الاول الذي هو لا إله  
 إلا الله و هو كالركن الثاني و الثالث و كذلك لا يكون لا إله إلا الله و لا ينفع  
 إلا بالركن الرابع...»<sup>۵</sup>.

او سپس با بیان این نکته که معرفت واجب خدا، جز از طریق این سه مقام (شیعه، امام،  
 پیامبر) امکان‌پذیر نیست، بر شعاع بودن شیعیان برای امام تأکید می‌کند و می‌نویسد:  
 «من انكر الشيعة فقد انكر الامام عليه السلام و من انكر الامام عليه السلام فقد  
 انكر رسول الله (ص) و من انكر الرسول فقد انكر الله فمن انكره تعالى كفر و

۱ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، رساله الحجة البالغة، همان جا.

۲ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، شرح خطبه طنتجیه جواهر الحكم، ج ۵، بصره: الغدير، ص ۲۹۱.

۳ خطبه معروف به طنتجیه منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است. این خطبه در منابعی چون مشارق انوار اليقين  
 حافظ رجب برسی نقل شده است. رجب برسی (۱۴۱۲ق)، مشارق انوار اليقين، بیروت: مؤسسة الاعلمي، ص ۱۶۷.

۴ «فالركن الأول بإزاء "ألست بربكم" وهو سبحانه الله والركن الثاني بإزاء "ومحمد نبيكم" وهو الحمد لله والركن الثالث  
 بإزاء "على وليكم والأئمة الأحد عشر من ولده وفاطمة سلام الله عليها وعليهم أولياؤكم وأمناءكم" وهو لا إله إلا الله  
 الاتراه اثني عشر حرفا والركن الرابع بإزاء أوالى من والوا وأعداى من عادوا وهو الله أكبر، والمجموع تمام الاسم الاعظم  
 وهو قول مولانا الكاظم عليه السلام "إن الاسم الأعظم أربعة أحرف الحرف الأول لا إله إلا الله والحرف الثاني محمد  
 رسول الله عليها السلام والحرف الثالث نحن والحرف الرابع شيعتنا..." سید کاظم رشتی، شرح طنتجیه، جواهر  
 الحكم، ج ۵، ص ۴۱۰.

۵ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، مواظ شهر رمضان ۱۲۵۷: جواهر الحكم، ج ۱۵، بصره: الغدير، صص ۲۵۶-۲۵۷.

من انکر الشیعة کفر و من کفر تخلد فی نار سقر ابد الابد و دهر السرمد»<sup>۱</sup>.

نمونه مهم دیگر از آثار سید کاظم، کتاب شرح القصیده اوست که از آثار پر رمز و راز و جزء آخرین کتب تألیفی وی به شمار می‌رود.<sup>۲</sup> او در شرح بیت نهم قصیده در توضیح «پرده‌ها و حجاب‌های نورانی» چنین تعبیر می‌کند: پرده‌های نورانی بعد از فرو آمدن به عالم حسّ ظاهری (مقام اختلاف) در پرده‌ای سبز رنگ نازل می‌شوند که روی این پرده سه عبارات منقوش است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، آله و صحبه اولیاء الله و خلفاء الله» او هر کدام از این سه عبارت را ذکر یک حلقه در زیر یکی از پرده‌های مراتب علیا معرفی می‌کند که آن سه پرده در این پرده سبز رنگ ظاهر و جمع شده‌اند. او سپس می‌نویسد:

«و المظاهر هو الرابع و هو خلیفة الخلیفة و حجة الحجة و نور المحجة و الرکن الرابع و النور الساطع و البدر اللامع و کل نقش دلیل ستر و المجموع دلیل الجامع و هو حامل أسرار الثلاثة و الجامع للذکار الثلاثة و الظاهر بالأطوار الثلاثة و هذا الستر دلیل المرشد الكامل و الشیخ العادل البازل مظهر الأنوار و مهبط الأسرار و دلیل الجنة و النار»<sup>۳</sup>.

بر این اساس سید مقامات را چهار مقام می‌داند: مقام توحید خالص (در لا اله الا الله)، مقام نبوت مطلقه (در محمد رسول الله) و مقام ولایت عامه (در آله و اصحابه خلفاء الله) و مقام چهارمی که آن را چنین معرفی می‌کند:

«و مقام الشیخ الكامل و المرشد الواصل و الدلیل علی تلك المعاهد و المراحل الموصل للفانی فیہ الی أشرف المقاصد و هو الحجاب الأكبر و الباب الأرشد و الطريق الأقصد و العالم المسدّد مأوی الفخار و مشوی الحکم و الآثار و بقیة البقیة من الصفوة الأخیار حامل العنایة الأزلیة للأبرار و الأشرار مصدر العلوم و الأسرار و مهبط فیوضات و الأنوار و به تتم الارکان و یعتدل الزمان و یستقر الخیر و النور لأهل الإیمان حملة القرآن و الفرقان صلی الله علی محمد و

۱ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، مواظ شهر رمضان ۱۲۵۷: جواهر الحکم، ج ۱۵، بصره: الغدیر، ص ۲۵۹.

۲ سید این کتاب را در جمادی‌الاولی ۱۲۵۸ق نگاشته است. (ر.ک: سید کاظم رشتی (۱۲۶۹)، شرح القصیده، خطی، تهران: نسخه شماره ۷۳۱۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۲۳۰). آن گونه که از مقدمه این کتاب مشخص است، رشتی این کتاب را بنا به خواهش یکی از وزرای دولت عثمانی به نام ابوالفتح علی‌رضا پاشا در شرح قصیده لامیه ۳۲بیتی عبدالباقی افندی گفته‌است.

۳ سید کاظم رشتی، شرح القصیده، ص ۱۰۸.

اله و صحبه و خلفائه و خلفاء خلفائه أصحاب الحق و الإيقان»<sup>۱</sup>  
 همانطور که مشخص است، در این اثر<sup>۲</sup> علاوه بر این که سید کاظم رشتی به تقسیم چهار گانه دلالتی روشن می‌کند، از لفظ «رکن رابع» نیز استفاده برده است. او این اصطلاح را در کنار اصطلاحات معناداری چون «خليفة الخليفة، حجة الحجة، نور المحجة، نور ساطع، بدر لامع، مرشد کامل، شیخ عادل باذل، مظهر الانوار، مهبط الاسرار، دلیل الجنه و النار، مرشد واصل، دلیل به معاهد، رساننده افراد فانی در او به امام علیه السلام» به کار برده است.  
 به جز آنچه بیان شد، حاج ابوالقاسم ابراهیمی (از بزرگان مدرسه کرمان) نیز دو نامه از سید رشتی خطاب به حاج محمد کریم خان کرمانی نقل کرده و تأکید کرده است اصل آن به خط سید کاظم نزد وی محفوظ است که در آنها اصطلاح رکن رابع، تأکید بر نقش آفرینی شیخیان در ظهور این رکن و لزوم تحمل مشکلات در اشاعه آن را می‌توان ملاحظه نمود.<sup>۳</sup>

### مؤلفه دوم - سلسله مراتب قرای ظاهره

پس از روشن شدن میزان اعتنا و اهتمام شیخ احسائی و سید رشتی به تقسیم بندی چهار گانه، در این قسمت به دنبال این مطلب خواهیم بود که آیا سلسله مراتبی که در آثار شیخیه کرمان مبتنی بر آیه ۱۸ سوره سباء و حدیث الخیط برای قرای ظاهره بیان شده ریشه در آثار این دو دارد یا خیر؟

شیخ احسائی در موارد متعددی از آثارش بر «حدیث الخیط» و سلسله مراتبش اشاره کرده است. او در ذیل عبارت «و جعلنی من خیار موالیکم» شرح‌الزیاره، منظور از بهترین موالیان را بدین شکل تبیین می‌نماید:

«القسم الاول من خیار الشیعة: الابدال و هم النقباء فی حدیث علی بن الحسین علیه السلام، و القسم الثانی: النجباء. و فی بعض احادیثنا سَمَّوْا (ع) الاول بالخِصِصِینَ وَ الثَّانِیَ بالخِوَصِ وَ سَمَّاهُم علی بن الحسین علیهما السلام بالنقباء و النجباء»<sup>۱</sup>

بنابراین در نگاه شیخ احسائی ترتیب مقامات «ارکان، نقبا و نجبا» ترتیبی پذیرفته شده

۱ سید کاظم رشتی، شرح القصیده، ص ۱۰۸.

۲ در همین کتاب مدارک دیگری نیز می‌توان در این زمینه ارائه کرد. مثلاً ر.ک سید کاظم رشتی، شرح القصیده، ص ۵.

۳ ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست کتب مشایخ عظام، ج ۱، صص ۷۵ - ۷۶؛ ص ۷۸-۸۰. گفتنی است انتساب این دو نامه به سیدرشتی از حیث فاصله زمانی انتشار آنها مورد تردید قرار گرفته است.

۱ شیخ احمد احسائی، شرح‌الزیارة الجامعة الکبیرة، ج ۳، ص ۱۵۲.

است. او از نقبا با الفاضلی چون «ابدال یا خصیصین» و از نجبا با تعبیر «خواص» یاد می‌کند و مثال‌هایی برای آن بیان می‌کند<sup>۱</sup> و معرفت ارکان قائم، نقباء و نجباء شیعه را از عوامل فوز برمی‌شمارد.<sup>۲</sup> درباره تعداد آن‌ها نیز اظهار نظرهایی محتاطانه می‌کند. او متذکر می‌شود که برخی اعداد که در این مورد رواج دارد برگرفته از متون عامه (اهل سنت) یا متصوفه است و تنها به ملاحظه یک حدیث،<sup>۳</sup> احتمال سی نفره بودن گروه نقباء را مطرح می‌کند.<sup>۴</sup> پس از احسائی، رشتی نیز با اشاره به آیه هجدهم سوره سباء و با ارجاع به غیبت امام عصر (عجل الله فرجه) بر لزوم وجود نواب امام تأکید می‌کند و دلائلی را اقامه می‌کند.<sup>۵</sup> او فقها را نواب امام و مصداق قرای ظاهره می‌داند و مجتهد منصوب از جانب امام را «حاکم بر خاص و عام، مرجع کل انام» و «اول مرتبه قرای ظاهره بجهت سیر بسوی قریه مبارکه» معرفی می‌کند و چنین شخصی را با القابی مانند: «راعی رعایای امام و مومن مرضی، حاکم مقضی، صاحب ریاست عامه تاج سلطنت خاصه» می‌ستاید.<sup>۶</sup> او به وجود افرادی بالاتر مرتبه تر اذعان می‌کند و آنان را «محل نظر امام» و موجب بقاء ارض و دفع بلا از دیگران و در یک کلام «واسطه فیض» در تمام عنایات می‌داند.<sup>۷</sup> او شیعیان مخلصی را که مصداق قریه‌های ظاهره‌اند به منزله «باب ائمه» علیهم السلام می‌داند که وجود آنان در هر زمانی ضروری است.<sup>۸</sup>

رشتی در مورد وجه تسمیه «ابدال» چونان استاد خود،<sup>۹</sup> این لفظ را ناظر به جایگزینی همواره آنان و کم نشدن از تعداد آنان می‌داند، علاوه بر این، او وجهی دیگر نیز می‌افزاید و ابدال را در واقع «ابدال الاوصیاء» معرفی می‌کند که در دوران غیبت یا دوری از امام معصوم بدل اویند.<sup>۱</sup> در مورد تعداد این افراد نیز مشابه با احسائی تنها چهار نفر بودن ارکان و سی نفر

۱ در رساله طاهریه، سلمان فارسی را از ابدال (نقبا و خصیصین) می‌خواند: شیخ احمد احسائی (۱۴۳۰ق)، رساله

طاهریه: جوامع الکلم، ج ۹، بیروت: الامیره، ص ۶۴۱

۲ شیخ احمد احسائی، همان، ج ۳، ص ۲۵۷.

۳ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۴ شیخ احمد احسائی، همان.

۵ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، رساله فی جواب بعض ازکیاء فارس، جواهر الحکم، ج ۹، بصره: الغدیر، ص ۲۸۸.

۶ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، رساله در جواب بعض اهل اصفهان جواهر الحکم، ج ۹، بصره: الغدیر، ص ۱۸۹.

۷ سید کاظم رشتی، همان، ج ۹، ص ۲۶۳.

۸ سید کاظم رشتی، همان، ج ۹، ص ۲۷۷.

۹ شیخ احمد احسائی، شرح الزیارة الجامعة الکبیره، ج ۳، ص ۱۵۲.

۱ سید کاظم رشتی، همان، ج ۹، ص ۲۶۴... و هم الأبدال یعنی ابدال الأوصیاء علیهم السلام عند الغیبة و البعد ببینون عنهم علیهم السلام و یؤدون الی شیعتهم و ربما یقال انهم هم الثلاثون الذین مع القائم علیه السلام... و الظاهر انهم فی کل وقت اذا مات واحد منهم جیی بالآخر بدلا منه».

بودن نقبا را تأیید می‌کند.<sup>۱</sup>

بر آنچه گفته شد، عبارات شرح القصیده را نیز می‌توان اضافه کرد. او ذیل بیت دهم الفاظی چون: «آستانه، باب الباب، حجاب الحجاب، رساننده به احباب، الدلیل الی الدلیل، السبیل الی السبیل، الحجة من الحجة، الداعی الی الخلیفة» را در کنار هم می‌نهد و آن را با صفات برجسته‌ای می‌ستاید، صفاتی چون: «رکن وثیق، مرشد، حجاب الظهور، رکنی که مردم به آن پناه می‌برند، قطبی که ایام به گرد آن می‌چرخد، سلطان عام، نجات دهنده غرق‌شوندگان، معز اولویا، مذل الاعداء، جامع الکلم علی التقوی، حاکم بر رعیت، خلیفة الامام، نگاهدارنده پناه برندگانش از شر وسواس خناس، الکلمة العلیا، شجرة التقوی، کسی که اگر نبود آثار نبوت از بین می‌رفت، عالمبغیر تعلم، عارف اسرار وجود، عالم به اسرار، عروة وثقی، نور اعلی». سید همه این صفت را در کنار صفت «قریه ظاهرة» قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که این فرد، حاکمی است که هر کس او را انکار کند کافر شده است.<sup>۲</sup> و عنایت (فیض) از غوث (امام زمان) تنها به او متوجه می‌شود و از او به غیر او می‌رسد.<sup>۳</sup> او سه گروه را در این مجموعه تعریف می‌کند که به ترتیب مقام عبارتند از: ارکان چهارگانه،<sup>۴</sup> نقبا (ابدال) سی نفره - که هریک انسان کامل و بشر واصلند که نفس ناطقه قدسی در او ظاهر شده است<sup>۵</sup> - و نجبا که «علماء اعلام، امناء، قوأم، حفاظ، حکام، مکلفین به حفظ دین» اند.<sup>۶</sup> او بر پایه «حدیث الخیط» تأکید می‌کند جز مراتب مذکوره در این حدیث گروه دیگری وجود ندارند.<sup>۷</sup> او برای هر کدام از این سه دسته خصوصیتی را نیز برمی‌شمارد.<sup>۸</sup>

مشخص است که سید در شرح قصیده<sup>۹</sup> در مورد سلسله مراتب قرای ظاهره چه در اصل

۱ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، رساله در جواب بعض اهل اصفهان جواهر الحکم، ج ۹، بصره: الغدیر، ص ۲۶۵.

۲ سید کاظم رشتی، شرح القصیده، صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۳ همان، ص ۱۱۰.

۴ ارکان عرش و ملائکه چهار گانه و چهار پیامبر زنده: عیسی و خضر و الیاس و ادریس را تحت این عنوان نام برده است (همان، ص ۱۱۳).

۵ همان، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۶ همان، ص ۱۱۲.

۷ استدلال او چنین است که اگر گروه دیگری بود که در تشریح یا تکوین دین مدخلیتی داشت، حتماً در حدیث ذکر می‌شد. (همان، ص ۱۱۳).

۸ برای نقبا از دو نیابت همزمان علم و قدرت از جانب ولی مطلق (امام زمان) یاد می‌کند؛ ارکان را مسلط بر نقباء معرفی می‌کند و نجبا را تنها حامل علم (نیابت نخست) می‌داند. همان، ص ۱۱۱.

۹ در بخش‌هایی دیگری از شرح القصیده نیز بعضاً به این صفات اشاره شده است، مثلاً: همان، صص ۴۳۲ - ۴۳۳.



تقسیم‌بندی (ارکان، نقبا، نجبا) و چه در خصوصیات فرعی آن، بسیار مشابه با نظریه رکن رابع در قرائت کرمانی سخن گفته است.

مورد دیگری که جا دارد به آن اشاره شود، بخشی از نامه سید رشتی است که حاج کریم‌خان کرمانی در مقدمه رساله تیر شهاب - که در ردّ باب نوشته - آن را نقل کرده و مدّعی است به خط و به مهر سید نزد وی موجود است:

«...اتصال خلق یعنی شیعه بغوث اعظم [=امام دوازدهم] جعلنی الله فداه و علیه و علی آبائه السلام بعد از سیر در چند قریه است از قرای ظاهره. اول در قریه اولی در قوس صعود و آن اصحاب شریعت از اهل مجادله است و اصحاب طریقت و حقیقت بحسب مطابقه این عالم، دویم در قریه ثانیه و آن نجبایند بمعنی ادنی حمله علوم و اسرار... و سیم در قریه ثالثه و آن نقبایند بمعنی ادنی... و چهارم در قریه رابعه و آن نجبایند بمعنی اعلی و ایشان همین نقبایند در مقام کلیه یعنی نزد ظهور اسم اعظم اعظم، پنجم در قریه خامسه و آن نقبایند بمعنی اعلا... ششم در قریه سادسه و ارکانست... چون در این قری سیر خود را تمام نموده آنگاه بغوث اعظم اتصال بهم رساند و یفعل ما یشاء فی الاکوان...»<sup>۱</sup>

محتوای این نامه نیز از باورداشت سید به سلسله مراتب قرای ظاهره مشابه با قرائت شیخیه کرمانی پسین حکایت می‌کند.

### مؤلفه سوم - تعدد یا وحدت رکن رابع

مؤلفه سوم یکی از جنجالی‌ترین مباحث مرتبط با تئوری رکن رابع است و در بین شیخیه نیز اختلافاتی شدیداً عمیق را پدید آورده است. به خصوص آن که زوایایی از این موضوع با تئوری «وحدت ناطق» نیز مرتبط است و از آن مدخل نیز قابل پی‌گیری است. بررسی نظریه «وحدت ناطق» خود مجال مجزا می‌طلبد اما به صورت مجمل و در حدّ حوصله این نوشتار باید در این حد اشاره کرد که نظریه مزبور بدان معناست که در هر عصری لزوماً تنها یک نفر باید ناطق باشد و دیگران در برابر او و به نسبت او صامت قلمداد می‌شوند. از این رو در دوران پیامبر تنها او، در دوران پس از پیامبر تنها امام هر زمان و در دوران غیبت نیز تنها «نائب خاص امام» و «باب اعظم او» ناطق است و دیگران در برابر او باید صامت باشند.<sup>۱</sup> البته

۱ حاج محمد کریم خان کرمانی، تیر شهاب در راندن باب، تهران: نسخه خطی شماره ۲۰۶۴، کتابخانه مجلس، ص ۴۵-۵۲.

۱ حاج ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست کتب مشایخ عظام، ج ۱، ص ۹۹.

ممکن است که بنا بر مصالح زمان، ناطق در دوران غیبت فردی از مراتب پایین تر (نقبا، نجبا، یا حتی علمای مراتب بعد) باشد و او هر که باشد، مقام باطنی‌اش برای همگان مشخص نیست.<sup>۱</sup> مشابه با نزاع پیرامون واضع نظریه رکن رابع، در مورد این نظریه نیز اختلاف است. برخی از غیرشیخیان آن را به شیخ احسانی نسبت می‌دهند.<sup>۲</sup> در بین شیخیان نیز برخی آن را به شیخ احسانی،<sup>۳</sup> برخی به حاج محمد کریم خان کرمانی<sup>۴</sup> و برخی نیز به پسر او حاج محمد خان کرمانی نسبت می‌دهند.<sup>۵</sup>

۱. مروج اصلی این نظریه حاج محمدخان کرمانی (پیشوای دوم شیخیه کرمان) است که در آثارش بارها بدان پرداخته و برای آن دلائلی اقامه کرده است. او ناطق را کسی می‌داند که «تأسیس اساس» می‌کند (محمدخان کرمانی، رساله اسحقیه، ص ۲۰۰) و تأکید می‌کند که در دوران غیبت امام، شخص «نائب خاص امام» مخفی است و برای عموم مردمان شناخته نمی‌شود. (حاج محمدخان کرمانی، مجموعه الرسائل: رساله فی جواب شیخ حسن المزیدی، کرمان: سعادت، ص ۷۹). لذا «ناطق» در دوران غیبت ممکن است شخص نائب خاص باشد که خویشتن را به مقام واقعی‌اش معرفی نمی‌کند یا آن که بنا به اقتضای زمان شخصی دیگر از مراتب پائین تر (نقبا، نجبا، یا حتی از علمای لایه‌های بعدی) ناطق باشد. او تأسیس اساس می‌کند و دیگران باید در برابر او صامت باشند. بنابراین مقام حقیقی و باطنی ناطق هرگز در دوران غیبت برای همگان روشن نمی‌شود. ناطق هر کسی با هر مقامی که باشد، به هر حال در هر دوران تنها یک نفر است. این نظریه واکنش‌های فراوانی را برانگیخته است و آراء متفاوتی در مورد آن پدیدار شده است: شیخیان تبریز این دو بحث (رکن رابع و وحدت ناطق) را عملاً یک بحث و هر دو را باطل می‌دانند، شیخیان کرمان طبعاً هر دو را صحیح می‌دانند، شیخی‌های باقری رکن رابع (نوعی) را صحیح و وحدت ناطق را عقیده‌ای باطل معرفی می‌کنند (ن. ک: همدانی، دره نجفیه، ج ۲، صص ۴۸ - ۴۹).
۲. معمولاً مبتنی بر شرح شیخ احسانی بر عبارت «و شاهدکم و غائبکم» در کتاب شرح الزیارة این استناد صورت می‌گیرد.
۳. ن. ک: علی اکبر باقری (زمستان ۱۳۸۹ ش)، «آرای کلامی شیخیه»، معرفت کلامی، ش ۴، ص ۵۱. این مقاله بر اساس مدرک پیش گفته شیخ را قائل به رکن رابع شخصی معرفی کرده است. حال آن که به نظر می‌رسد که در مورد دلالت عبارت شیخ به قضیه وحدت ناطق، حق با میرزا موسی احقافی باشد چرا که متن شیخ احسانی در این فقره ظاهراً دلالتی روشنی به نظریه وحدت ناطق ندارد بلکه می‌توان آن را منحصر به بحث «ناطق و صامت» در مورد ائمه علیهم السلام دانست.
۴. مثلاً حاج محمدخان کرمانی نیز به شرح شیخ بر عبارت «و شاهدکم و غائبکم» استناد می‌کند. (حاج محمد خان کرمانی، مجموعه الرسائل: رساله فی جواب شیخ حسن المزیدی، ص ۸۰). در مقابل دلالت آن به نظریه «وحدت ناطق» مورد نقد میرزا موسی احقافی قرار گرفته است. (ن. ک: میرزا موسی اسکوثی (۱۳۹۲ ش)، ظف احقاف الحق، ترجمه محمد عیدی خسروشاهی، ج ۱، تهران: روشن ضمیر، ص ۳۰۹) به نظر می‌رسد که در این مورد حق با میرزا موسی احقافی است چون متن شیخ احسانی در این فقره ظاهراً دلالتی روشنی به نظریه وحدت ناطق ندارد بلکه می‌توان آن را منحصر به بحث «ناطق و صامت» در مورد ائمه - علیهم السلام - دانست.
۵. مدرسه تبریز معمولاً در تعریف رکن رابع همان تعریف وحدت ناطق را ارائه می‌دهند و مبتکر آن را حاج محمد کریم خان کرمانی می‌دانند (ر. ک: میرزا عبدالرسول احقافی (۱۳۳۴ ق)، حقائق شیعیان، تبریز: رضائی، صص ۲۶ - ۲۷) البته به همین دلیل معمولاً از طرف باقریان برای انکار موضوع رکن رابع مورد نقد قرار می‌گیرند.
۶. شیخیان باقری بر این باورند که پایه‌گذار این نظریه حاج محمد خان کرمانی بوده است و آثار مشایخ پیشین شیخیه (یعنی شیخ احسانی و سید رشتی و حاج محمد کریم خان کرمانی) به کلی از این نظریه خالی است. میرزا محمد باقر همدانی در کتب و رسائل مختلفی به این بحث پرداخته است و شدیداً حاج محمد خان کرمانی را بر وضع این ایده تا سرحدی نزدیک به تکفیر نقد کرده است. (میرزا محمد باقر همدانی، دره نجفیه، ج ۲، ص ۴۵) میرزای همدانی در رساله ایضاح تأکید می‌کند که اگر چه این قول کفر است، لزوماً قائل آن کافر نیست: «مادام که احتمال بدهم خروج کسی را از ضرورتی از ضروریات دین الهی از روی جهل و نادانی یا از روی غفلت و سهو، اگر چیزی درباره او بگویم جهل او را اظهار می‌کنم یا غفلت و سهو او را بیان می‌کنم و خروج او را از ضرورت واضح می‌کنم و تکفیر او را نمی‌کنم تا بدانم که خروج او از ضرورت از روی علم و عمد است» (میرزا محمد باقر همدانی، رسائل ۳، ص ۵).

بنا بر آنچه بیان شد می‌توان در مقام نظری دو قرائت «متعدد» یا «واحد» از رکن رابع را فرض کرد. در قرائت نخست صاحبان مقام رکن رابع افرادی متعدّدند که به عنوان قرای ظاهره، در سیر حرکت مردمان به سوی قریه مبارکه امام قرار دارند و در قرائت دوم شخصی که در مقام رکن رابع قرار دارد شخصی است که «تأسیس اساس» می‌نماید، ظاهر است و لزوماً یکنا است.

فارغ از بررسی این نکته که آیا نظریه «وحدت ناطق» ملازم قرائت دوم (قرائت شخصی و واحد از مقام رکن رابع) است یا خیر، این دو برداشت را می‌توان مفروض گرفت. باید توجه داشت در آثار قطعی‌الانتساب<sup>۱</sup> حاج محمد کریم خان کرمانی به عنوان مروج اصلی نظریه رکن رابع، رگه‌هایی وجود دارد که ذهن را به سوی قرائت دوم می‌کشاند،<sup>۲</sup> اما نکته حائز اهمیت آن است که در همان آثار و به قلم او می‌توان مکرراً و به صراحت نفسی این قرائت را نیز ملاحظه کرد.<sup>۳</sup> لذا به نظر می‌آید در مقام «شناخت نظری»، برداشت نخست برداشتی اصیل‌تر باشد که باید به عنوان برداشت معیار از نظریه رکن رابع قلمداد شود.<sup>۱</sup>

۱ انتساب برخی از نوشته‌هایی که به عنوان شاهد باورداشت حاج محمد کریم خان کرمانی به قرائت شخصی از رکن رابع مطرح می‌شوند قطعی نیست و مورد تردید جدی قرار دارد. از این جمله است نامه‌ای که میرزا موسی احقایی از وی در احقاق الحق نقل کرده است. (میرزا موسی اسکوئی، *احقاق الحق*، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۹۰).

۲ مثلاً او در کتاب *ارشاد العوام* می‌نویسد: «کثرات را استعداد فهم مراد عالی نیست در هر دوره واحدی باید که از عالی فیض یاب شده بان کثرات برساند» (حاج محمد کریم خان کرمانی، *ارشاد العوام*، ج ۴، ص ۱۶۸) یا در جای دیگر: «در هر عصری افضل اهل آن عصر باید باشد و هر کس افضل اهل عصر است او باید مطاع کل باشد و همه باید صادر از امر و نهی او شوند و تولای او را ورزند» (همان، ص ۲۶۵) البته از سیاق عبارات این متون معمولاً می‌توان خلاف استنباط تک‌نفره را داشت.

۳ او تصریح می‌کند که «آن کاملی که یکی است و باید یکی باشد حجت معصوم است» و در نفی باورداشت یگانگی شیعه کامل به تعدد پیامبران سلف اشاره می‌کند و می‌نویسد «وحدت، صفت مرکز است و مرکز جز امام نباشد.» (حاج محمد کریم خان کرمانی، *ارشاد العوام*، ج ۴، ص ۳۲۴) همچنین با گلابه از کسانی که او را قائل به قرائت دوم می‌دانند می‌نویسد: «اعتقاد ما آنست که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه‌اند و ایشان در هر عصر متعدّدند و آنچه از احادیث بر می‌آید در هر عصر ایشان بیش از هفتاد نفرند... و کتب من و مشایخ من مشحون [=کننده] است بادله تعدد آنها، و اخبار روایت کرده‌ایم بر تعدد آنها... و اما لزوم معرفت یکنفر از اشخاص رکن رابع خدایا تو میدانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را بر خطا میدانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی بر ما ببندد تو احکم الحاکمین. بلی حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقها و علمای شیعه‌اند باید غیر فقها تقلید ایشان کنند هر یک را که عالم و عادل و فقیه دانند هر کس تقلید هر یک از ایشان را می‌خواهد بکند مجزی است و مثاب است بلاشک. این دین من است که به این دین زنده‌ام و باین دین محشور میشوم ان شاء الله» (حاج محمد کریم خان کرمانی، *سی فصل*، صص ۲۹ - ۳۰).

۱ در متون شیخ احسانی، سید رشتی و حاج محمد کریم کرمانی اعداد مختلفی برای تعداد نقبا یا نجبا گفته شده است. شیخ و سید و کرمانیان در تعداد چهار نفره از کان متفق‌القول‌اند (شیخ احمد احسانی، *شرح الزیارة الجامعة الکبیره*، ج ۳، ص ۱۵۲؛ سید کاظم رشتی، *شرح القصیده*، ص ۱۱۳) اما در مورد تعداد نقبا و نجبا ماجرا متفاوت است. شیخ احسانی تذکر می‌دهد که اعداد تفصیلی مابقی‌را در کتب طریق شیعه نیافته (احسانی، همان) لذا او به اصل ساختار اکتفا می‌کند و تنها مبتنی بر یک حدیث (کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۴۰) احتمال می‌دهد نقبا سی نفر باشند. سید رشتی نیز بر وجود این احتمال صحه می‌گذارد

اگر با در نظر گرفتن این معیار به آثار و احوال شیخ احسائی نگاه شود، ظاهراً او را نمی‌توان قائل به «برداشت شخصی و واحد» از نظریهٔ رکن رابع (در مقام نظری) دانست چون: اولاً. شیخ احسائی در حیطةٔ فقهی، به دنبال اثبات مکتبی یکتا و یگانه نبوده است.<sup>۱</sup> همچنین او به عدم لزوم تقلید از اعلم باور داشته و تقلید مفضول را نیز جائز می‌دانسته است.<sup>۲</sup> طبعاً تفاوتی مبنائی است بین این دیدگاه که اختلافات فقهی را از سر حکمت الهی می‌داند با نگاه وحدت ناطقی که با تکیه بر لزوم رفع اختلاف، اثبات وحدت می‌کند.<sup>۳</sup> لذا به نظر می‌آید حداقل در دائرهٔ احکام شرعی نمی‌توان شیخ را باورمند ایدهٔ وحدت مرجعیت دانست. ثانیاً. تا کنون ظاهراً در بین آثار او دلیلی تامّ مبنی بر اعتقادش به وحدت ناطق یافت نشده و اگر هم اشاراتی به مبحث «ناطق» وجود دارد، قابل حمل بر معنایی دیگر (مربوط به مقامات ائمه) است.<sup>۴</sup>

مطلب در مورد سید کاظم رشتی نیز تا حدودی مشابه با احسائی است. او نیز قائل به تعدّد زعماء شیعه بوده و به نوعی آن را منطبق بر حکمت و لطف الهی می‌دانسته و به لزوم اعلامیت مقلّد قائل نبوده است.<sup>۱</sup> همچنین از او در بحث وساطت فیض عباراتی نقل شده که با ایدهٔ رکن رابع شخصی ناسازگار است؛ او در این عبارات با تأکید بر «امتناع طفره» در بین طبقات عالی به دانی، نوع هر طبقه را واسطه فیض طبقه بعد می‌داند (نه فرد را) و از همین حیث، تعدّد پیامبران هر دوران را توجیه می‌کند<sup>۲</sup> که این دیدگاه با نظریهٔ «رکن رابع نوعی» تطبیق بیشتری دارد تا با «شخصی».

و تذکر می‌دهد که ممکن است ارکان جزئی از همان سی نفر باشند (سید کاظم رشتی، رساله فی جواب بعض ادکیاء فارس (جواهرالحکم، ج ۹، صص ۲۶۴ - ۲۶۵) و تعداد ۳۶۰ نفر علمای پس از نجبا را اثبات نشده می‌داند. (سید کاظم رشتی، شرح القصیده، ص ۱۱۲) حاج کریم خان کرمانی با استناد به حدیثی دیگر (محمد بن حسن صفار (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، ج ۱، قم: مکتبه المرعشی، ص ۴۴۰) نتیجه می‌گیرد نقبا دوازده نفر و نجبا هفتاد نفرند. (حاج محمد کریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ج ۴، صص ۲۷۲ - ۲۷۳) وجه مشترک این سخنان «تعدّد نقبا و نجبا» در هر دوران است که به نظر می‌آید با قرائت واحد از رکن رابع ناسازگار باشد. در عین حال باید یادآور شد بحث مصداقی این نظریه به کلی بحثی جداگانه است که بنا به ظاهر شدیداً به شخصی انگاشته شدن مقام رکن رابع گرایش داشته و دارد.

۱. شیخ احمد احسائی (۱۴۳۰ق)، رساله اجماعیه، جوامع الکلم، ج ۶، بیروت: الامیره، صص ۱۳ - ۱۴.
۲. ن.ک: میرزا محمد باقر همدانی، درهٔ نجفیه، ص ۴۵.
۳. محمد خان کرمانی، رساله اسحاقیه، صص ۲۴۱ - ۲۴۲.
۴. شیخ احسائی در شرح عبارات شیخ علی بن فارس جملاتی دارد که اندکی شباهت به بحث ناطق در مدرسه کرمان دارد (شیخ احمد احسائی (۱۴۳۰ق)، شرح عبارات للشیخ علی بن فارس: جوامع الکلم، ج ۱، بصره: الغدیر، ص ۲۳۶) و از این رو برخی افراد از سلسله شیخیه بدان اشاره کرده‌اند. شیخ در این عبارت انسان کامل را ناطق به کتاب صامت معرفی می‌کند. به عقیده نگارنده این گزاره بسیار کلی است و تاب اثبات وحدت ناطق را به تنهایی ندارد.
۱. سید کاظم رشتی، رساله در جواب بعض اهل اصفهان، جواهر الحکم، ج ۹، ص ۲۲۶.
۲. سید کاظم رشتی، رساله ملاحسنعلی، مسئله پنجم به نقل از میرزا موسی اسکوتی، همان، ص ۳۳۴.

در عین حال باید توجه داشت که سید کاظم رشتی عباراتی در *رسالة الحجة البالغة*<sup>۱</sup> در اثبات وجود نائب خاص در دوران غیبت کبری دارد که در دلالت این سخن بر «وحدت نائب خاص» بین مدرسه تبریز و کرمان اختلاف هست.<sup>۲</sup> به این سخن در مولفه چهارم بیشتر خواهیم پرداخت، اما در حد ارتباط با مولفه سوم به نظر می‌آید محتوای *رسالة الحجة البالغة* تا حدودی (از حیث دلالت بر «تعین مقام نائب در شخص خاص») به آراء کرمانیان پسین نزدیک باشد، هرچند که به تنهایی نمی‌تواند اثبات‌گر نظریه «وحدت ناطق» در تمام ابعادش از دیدگاه سید رشتی باشد.

### مؤلفه چهارم - رابطه متقابل با سائرین.

از آنچه تا کنون گفته شد، مشخص می‌شود بر خلاف نظر برخی محققین<sup>۳</sup> نظریه رکن رابع شواهدی به مراتب بیش از «کنایاتی رمزی» در آثار احسائی و رشتی دارد. بلکه بهتر آن است که گفت تعریف مدرسه کرمان از تئوری «رکن رابع» چه در مقام تقسیم‌بندی چهارگانه، چه از حیث استخدام عبارت «رکن رابع ایمان» و چه از حیث ترسیم ساختار سلسله مراتبی قرای ظاهره، مبتنی بر سخنان مشایخ اصلی شیخیه به ویژه آثار سید رشتی است.

با این حال برخی از اهل تحقیق<sup>۴</sup> برای رد انتساب این نظریه به سید رشتی و شیخ احسائی دلایلی اقامه کرده‌اند که لازم است مورد بررسی قرار بگیرد. آنان بر این باورند که تمایزی جدی بین کارکردها و وظایف رکن رابع در آثار مدرسه کرمان با آنچه پیرامون نقبا و نجبا در آثار سیدرشتی یا شیخ احسائی مطرح شده وجود دارد.

در نگاه این پژوهشگران، سید رشتی در آثارش نقبا و نجبا را بیشتر مقاماتی عرفانی می‌داند که: «راه عرفان شیخی را به نهایت رسانیده‌اند» از این رو غالباً وقتی از آنها گفتگو می‌شود «درباره طی مراتب باطنی، آن هم در حوزه ی عرفان شیخی» است و «هیچگاه از این که باید به این افراد معرفت حاصل کرد و در صورت شناخت، از آنان اطاعت محض نمود و یا این که معرفت به آنها و توالی به ایشان و تبرای از دشمنان آنان از اصول دین است، حتی اشاره‌ای نمی‌کند».<sup>۱</sup>

۱ سید کاظم رشتی، *رسالة الحجة البالغة*، جواهرالحکم، ج ۷، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۲ ن.ک: حاج محمد خان کرمانی، *مجموعه الرسائل: رساله فی جواب شیخ حسن المزیدی*، ص ۸۷؛ میرزا موسی احقاقی، *احقاقی الحق*، ص ۳۲۲.

۳ AmirMoezzi, Mohammad Ali(2011), *The Spirituality of Shi'i Islam Beliefs and Practices*, London:I.B.Tauris. p.464.

۴ ن.ک: محسن سراج، همان، صص ۵۳-۷۶.

۱ همان، صص ۷۰-۷۱.

این محققین بر این باورند که «معرفت و اطاعت» از نقبا و نجبا، «جان‌مایه معرفت به رکن رابع در اندیشه شیخیه کرمان» است و در آثار رشتی ردپایی از آن وجود ندارد. در این نگاه، درست است که سید از مراتبی چون نقبا و نجبا یاد کرده است اما منظور آن است که «چگونه فرد شیعی می‌تواند با استفاده از تعالیم ائمه (ع) مراتب باطنی دین را ببیند و به اعلائی مراتب برسد». و «سید هیچ گاه نمی‌گوید که معرفت و تولای به آنان و تبری از [دشمنان] ایشان از اصول دین شمرده می‌شود». <sup>۱</sup> در این نگاه، وجه تمایز جدی آراء مدرسه کرمان در تبیین مقوله رکن رابع با آراء شیخ و سید در این است:

«[سید رشتی] تنها اشاره دارد که این بزرگان وجود دارند و تنها سالکان راه باطن و عرفان امکان دریافت مساعدت مستقیم از ایشان را دارند که آن هم تابع شرائط ویژه‌ای است. او حتی وظیفه ارشاد عمومی مردم را برای ایشان قائل نیست چرا که آنان نمی‌توانند در زمان غیبت خود را معرفی نمایند».<sup>۲</sup>

بنا به دلائلی که در ادامه می‌آید این فرضیه به نظر صحیح نمی‌آید:

**نخست.** باید یادآوری کرد که نفس طرح سلسله مراتب رجال الغیب در آثار شیخ احسائی و شاگردانش، به پشتوانه «حدیث الخیط» صورت گرفته است که در آن اساساً صحبت از مراتب «معرفت» است و «معرفة الارکان»، «معرفة النقباء»، «معرفة النجباء» از مراحل آن برشمرده شده است.

**دوم.** احسائی در آثارش از «معرفت شیعه» به عنوان بخشی از معرفت یاد کرده است <sup>۳</sup> و چنانچه گفته شد «شیعه»<sup>۴</sup> را حرف چهارم اسم اعظم می‌داند که بدون آن معرفت تامه حاصل نمی‌شود. <sup>۱</sup> به همین ترتیب رشتی نیز در رساله *الحجة البالغة* تاکید می‌کند که اقرار به مقام شیعه، جزئی از ایمان است و اگر کسی آن را نداشته باشد اقرارش به توحید و نبوت و ولایت نفعی ندارد. <sup>۲</sup> به نظر می‌آید این تعابیر برای اثبات «طریقت معرفت شیعه در معرفت

۱ محسن سراج، همان، ص ۷۲.

۲ همان، ص ۷۳.

۳ شیخ احمد احسائی، شرح الزیارة، ج ۱، ص ۵۶.

۴ طبعاً منظور از این «شیعه» شیعه کامل است، چنانچه خود می‌نویسد: «فقدر اقتدائه بامامه و طاعته له و معرفته به یکون قدرة و ایمانه و بحسب ذلك تجب مولاته تبعاً لوجوب موالاة امامه» شیخ احمد احسائی، شرح الزیارة، ج ۱، ص ۵۷.

۱ «...الشیعة هم الحرف الرابع من الإسم الأعظم و لا تحصل المعرفة التامة إلا بالإسم التام...» شیخ احمد احسائی، همان، ج ۱، صص ۱۴۴-۱۴۵.

۲ «من أقرّ بالتوحيد والنبوة والولاية ولم یقرّ بالشیعة فلا ینفعه إیمانه بالتوحيد والنبوة والولاية و یكون أخسر مقاما و هو فی أسفل درک من الجحیم كما کان منکر الولاية و منکر التوحيد والنبوة کذلک» سید کاظم رشتی، رساله *الحجة البالغة: جواهر الحکم*، ج ۷، ص ۱۵۴.

امام» از منظر شیخ و سید کفایت کند.

سوم. سید رشتی در همان رساله الحجة البالغة از تعیین نواب امام در دوران غیبت کبری «مبتنی بر صفت» خبر می‌دهد و می‌گوید دو نوع نایب عام در این دوره وجود دارند: دسته نخست را عملاً در جزئیات نایب می‌داند که «حقی یا نوعی از خیر و حق را با خود دارد و لازم نیست جامع باشد». او سپس قسم دوم نایبان غیبت کبری را چنین معرفی می‌نماید: «و أما القسم الثاني فهو النایب العام الذی هو الخاص، و هذا هو الأصل مثال الإمام و ظاهره فی رعیته، أخلاقه و علومه ماخوذة من علومه علیه السلام».<sup>۱</sup>

باید یادآور شد این قبیل صفات در جهان بینی شیخیه صفاتی بسیار والامرته است؛ (شیخ احسانی صفت «ظاهرالامام» را برای «خصیصین»<sup>۲</sup> و صفت «خصیص»<sup>۳</sup> را نیز بعضاً بر نقبا تطبیق می‌داد.<sup>۴</sup> رشتی پس از آن که وجود چنین افرادی را در دوران غیبت کبری مورد تأکید قرار می‌دهد، به معرفی دو امتحان اصلی مردمان در عصر غیبت کبری می‌پردازد. از دریچه نگاه او در طول تاریخ همواره امتحاناتی به اقتضای زمان وجود داشته و به مرور سخت‌تر شده است تا آن که به سخت‌ترین آنها رسیده است: امتحان نخست در تشخیص نایب ممدوح امام از مدعیان مذموم است و این که شخص بتواند از روی علامات و صفات حق را از باطل تمییز دهد. همچنین او امتحان دوم را در متابعت این نواب و عدم اختلاف با آنها و عدم انکارشان می‌داند. از نظر او، کسی که آنان را منکر شود، از فرقه محقه خارج می‌شود و به زمره کفار می‌پیوندد.<sup>۵</sup> همانطور که مشخص است جان مایه کلام او نیز (مشابه با کرمانیان) بر «معرفت و تبعیت» است و آنها را اصلی‌ترین امتحانات دوره غیبت برمی‌شمرد که مردودی در آنها موجب گمراهی کامل است.

**چهارم.** از سید رشتی عبارات گوناگونی نقل شده که در آنها او بر لزوم حضور دائمی و سائنطی بین امام و رعیت برای دستگیری و تکمیل آنها یاد کرده است.<sup>۱</sup> این قبیل کارکردها به

۱ سید کاظم رشتی، رساله الحجة البالغة: جواهر الحكم، ج ۷، ص ۱۶۷.

۲ پیشتر اشاره شد که شیخ احسانی نقبا را معادل خصیصین و نجبا را معادل خواص می‌داند. شیخ احمد احسانی، شرح الزیارة، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳ شیخ احمد احسانی، شرح الزیارة، ج ۲، ص ۹۰.

۴ سید کاظم رشتی، رساله الحجة البالغة: جواهر الحكم، ج ۷، ص ۱۶۸. «فالاختیار الأول فی التمییز بینهم بعلامات و صفات تشخص الحق من الباطل و الماء من السراب و المقام الثاني فی الاختیار متابعة هؤلاء النواب و عدم الاختلاف فیهم و عدم الإنکار لهم حتی لا یرج من هذه الفرقة المحقة بمخالفته إیاهم و لا یدخل فی زمرة الکفار بمخالفته لهم».

۱ «کما انه باب الله الی خلقه یاخزون عنه تعالی و یرجمون للخلق حسب ما یرطبقون کذلک لهم علیهم السلام ابواب الی شیعتهم و عوام رعایاهم و العلة التي اقتضت کونهم ابوابا لله اقتضت کون الشيعة المخلصین ابوابا لهم علیهم السلام لان الفيض متسق و الطفرة فی الوجود باطلة فوجب ان لا یخلو زمان من العالم الربانی من علماء آل محمد

همراه صفاتی که او برای رجال الغیب در ذیل بیت دهم شرح القصیده به کار گرفته است، هر کدام به نوبه خود می‌توانند رابطه دو سویه رعیت و وسائط را از منظر سید رشتی تبیین کنند. پنجم به نظر می‌رسد تقریر محققین فوق‌الذکر از نظر کرمانیان نیز دقیق نباشد. باید دقت کرد ظاهراً حاج محمد کریم خان کرمانی نیز در هیچ جای آثارش از لزوم معرفت یافتن و تبعیت همگان از شخص نقبا و نجبا سخنی نگفته است. او می‌نویسد:

«... از ما عموماً نخواستہ است معرفت اشخاص آنها را و محض بودن چنین اشخاصی را ابراز داده و حجت بر آن اقامه فرموده... پس باید کلیه وجود آنها را اقرار کرد... اما جزئیات آنرا تعریف فرموده حال واجب نیست...»<sup>۱</sup>

وی ضمن تأکید بر امکان طی این مراحل سیر به سوی امام توسط برخی افراد، معرفت عمومی به رجال الغیب را بر «احادیث تحریم تسمیه امام عصر عج» تطبیق می‌دهد و اساساً تحقق ظهور آنان را در دوران غیبت ممتنع برمی‌شمرد. از همین زاویه دید حرکت میرزا علی محمد باب را نقد می‌کند<sup>۲</sup> و بر همین مبنا در وصف مقام شیخ احسائی و سید رشتی نیز - هرچند که آنان را به وضوح مصداقی از مصادیق متعدد رکن رابع معرفی می‌کند<sup>۳</sup> - هرگز از اصطلاحاتی چون «نقیب یا نجیب» بهره نمی‌گیرد. تأکید بر عدم خلط بین حائزین منصب رکن رابع با مقام عرفانی احتمالی آنان، رویه‌ای است که نه تنها حاج محمد کریم خان، که ظاهراً پسینیان او نیز در مدرسه کرمان بدان پای‌بندند.<sup>۴</sup>

ششم علاوه بر تمام موارد پیش‌گفته، قرینه مهمی که انتساب این نظریه به حاج محمد کریم خان کرمانی را به کلی زیر سوال می‌برد - و متأسفانه قائلین انتساب نظریه به مدرسه

علیه و علیهم السلام لیکملوا شیعتم و رعاباهم». همان، ص ۲۶۵. «اما وجود الأوتاد و الأقطاب الجزئیه فی کل عصر و زمان مما لا اشکال فیه کما قالوا علیهم السلام: "ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین" و لابد أن یتحقق فی کل زمان من اولئک الأشخاص الخواص العارفون حتی یبطلوا تمویهات الصوفیه الملحدین و یتکونوا مرجعاً للشیعة المخلصین من اهل الباطن و الظاهر فان الباطن لا یخالف الظاهر و الظاهر لا یخالف الباطن و لابد فی کل زمان من موید بنور الله و مسدد بتأیید الله ینعرف اسرار الشرع الباطن و الشرع الظاهر و الوجود التشريعی و الشرع الوجودی و اسرار الحقیقه و الشریعه و الطریقه لیدفع الشبهات و یبیین المجملات و یوضح المبهمات و ینور بنوره ظلمات الشکوک و الخیالات...» سید کاظم رشتی، رساله فی جواب بعض الذکیاء فارس، جواهر الحکم، ج ۹، ص ۲۷۷.

۱ حاج محمد کریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ج ۴، ص ۳۹۵.

۲ ر.ک: همان، تیر شهاب در راندن باب، ص ۵۰؛ ارشاد العوام، ج ۴، صص ۴۱۴ - ۴۱۵.

۳ ه، سی فصل، ۳۱ و ۳۲.

۱ ر.ک: حاج محمد خان کرمانی، مجموعه الرسائل: رساله فی جواب شیخ حسن المزیدی، ص ۷۹؛ عبدالرضا خان ابراهیمی (۱۳۵۱ش)، تکریم الاولیاء، کرمان: سعادت، صص ۳۱-۳۴.



کرمان بدان توجه کافی نکرده‌اند - استفاده شخص میرزا علی محمد باب<sup>۱</sup> و پیروان اولیه‌اش<sup>۲</sup> از همین ادبیات (و بعضاً از همین اصطلاح) است. نفس این امر باید پژوهشگر تاریخ‌پژوه را به تأمل در منشاء مشترک پیدایش این نگاه بین این دو گروه معارض و ابادارد.<sup>۳</sup> روشن است که با بیان اولیه از لحاظ تاریخی نمی‌توانسته‌اند این ادبیات و این اصطلاح را به کلی از حاج محمد کریم خان کرمانی برگرفته باشند، کسی که نه تنها هرگز وی را به استادی نپذیرفتند بلکه او را به عنوان اولین کافر به دعوت باب شدیداً قذح می‌کردند.<sup>۴</sup>

در کنار تمام موارد فوق‌الذکر باید یادآور شد سید رشتی از این اصطلاح در همین بستر معنایی به صراحت بهره جسته است. تقدّم تاریخی کاربرد این اصطلاح در آثار او جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که واضح این نظریه نمی‌تواند حاج محمد کریم خان کرمانی باشد. درست است که فعالیت چشمگیر کرمانی‌ها در ترویج این نظریه قابل انکار نیست و اگر حاج محمد کریم خان به تبویب و ارائه این نظریه نمی‌پرداخت، احتمالاً امروزه بدین شکل شناخته نمی‌شد، اما این نباید باعث انتساب ناصحیح نظریه به وی شود. فرضیه انتساب نظریه رکن رابع به حاج محمد کریم خان کرمانی<sup>۵</sup> فرضیه‌ای قابل دفاع نیست و احتمالاً از عدم فحص کافی آثار او ناشی شده است.<sup>۶</sup>

### نتیجه گیری

نتیجه قضاوت در مورد مبتکر نظریه رکن رابع ایمان در شیخیه، بر اساس تفکیک بین مولفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده این نظریه به شرح زیر است:

نخستین بار ادبیات چهارگانه «خدا، پیامبر، امام و شیعه» در مدرسه شیخیه، در آثار شیخ احسائی مطرح شد. همچنین اصل تأکید بر مقام شیعه کامل و بی‌فائده بودن معرفت بدون معرفت به این مقام، در آثار او به وضوح بیان شده است، اما - در حد جستجوی نگارنده -

۱ برای نمونه ن.ک: میرزا محمد علی شیرازی، صحیفه عدلیه، صص ۹-۲۱.

۲ ر.ک: برغانی، زرین تاج (قره العین) اشراق ربانی، ص ۸.

۳ Amir Moezzi, Mohammad Ali, *The Spirituality of Shi'i Islam Beliefs and Practices*, p466.

۴ باب خود این صفت را ظاهراً به او اطلاق کرده است: علی محمد شیرازی، قیوم الاسماء، ص ۴۴.

۵ برای نمونه ر.ک: محسن سراج، همان، ص ۶۹.

۶ به عنوان مثال این که: سید رشتی در آثارش و در یادکرد از میثاق عالم در به بحث رکن رابع اشاره نکرده است یا این که در رساله حیاة النفس تقسیم پنجگانه معهود از اصول مذهب ارائه شده است، (همان، ص ۷۳-۷۴) دلایلی قابل قبول نیست. مثال‌های نقض این سخنان ذیل مؤلفه اول ارائه شد.

ظاهراً لفظ «رکن رابع ایمان» در معنای اصطلاحی متأخرش در آثار او به کار نرفته است.<sup>۱</sup> اما سید کاظم رشتی علاوه بر این که از ادبیات چهارگانه مورد گفتگو استفاده کرده و بر لزوم معرفت به آن برای نیل به معرفت صحیح تاکید ورزیده، لفظ رکن رابع را نیز به همان معنای متأخرش در مواردی به وضوح به کار گرفته است.<sup>۲</sup>

در مورد سلسله مراتب قرای ظاهره نیز اصل تقسیم‌بندی (قرای چهارم تا هشتم) برگرفته از حدیث الخیط است که شیخ احسائی نخستین فردی است که این حدیث نه چندان مشهور را مابین شیخیه نقل و بدان استناد کرد و جزئیاتی را برای نقبا و نجبا ارائه نمود. توصیفاتی که او برای «خصیصین و خواص» ارائه کرده با جزئیاتی که حاج محمد کریم خان ارائه کرده است انطباقی کلی دارد. اما مراتب هشت‌گانه‌ای که حاج محمد کریم خان برای ترتیب قریه‌های ظاهره مطرح کرده بیش از هر چیز در انطباق با نامه‌ای است که او از سید کاظم رشتی نقل کرده است.

در مورد خصوصیات واجدین این مرتبه نیز گفته شد که قرائت «نوعی» آن، شواهد بیشتری در آثار محمد کریم خان کرمانی دارد و اگر این قرائت مبنای قضاوت قرار گیرد، بین آراء او با آراء شیخ احسائی و به ویژه سید رشتی تفاوت معنی‌بھی در این حوزه به چشم نمی‌خورد. چرا که همه کمابیش وسائط بین امام و مردم را ابواب حجج الهی، رکنی که مردم به آن پناه می‌برند، خلیفه الامام و موجبات حفظ دین می‌دانند. افرادی که به واسطه آنان عذاب از دیگران دفع و حجت تمام می‌شود.<sup>۱</sup> در این نگاه مشترک، قرای ظاهره در تمام دوران‌ها وجود دارند و «محل نظر امام» اند و موجب بقاء ارض و در یک کلام «واسطه فیض» در تمام عنایات‌اند.<sup>۲</sup> امت نیز موظف است برای رسیدن به ائمه از طریق آنان بگذرد و به عنوان اصلی‌ترین امتحان دوران غیبت،<sup>۳</sup> متاع علم و حکمت ائمه را از اینان اخذ کند، قبولشان کند و تسلیمشان باشد.<sup>۴</sup> معرفت شیعه امام، جزئی از اجزاء معرفت است و به اندازه

۱ تنها در رساله بکاء از لفظ رکن برای اشاره به جایگاه شیعه استفاده شده است که در آنجا نیز «ارکان اسم اعظم الهی» مد نظر است و نه ارکان ایمان: «التوحید الحق و القائم به الحافظ له و التابع فیه» شیخ احمد احسائی، جواب السید محمد البکاء: جوامع الکلم، ج ۲، ص ۴۰۱.

۲ سید کاظم رشتی، رساله الحجج البالغة: جواهر الحکم، ج ۷، ص ۱۵۴.

۱ سید کاظم رشتی (۱۴۳۲ق)، رساله در جواب بعض اهل اصفهان، جواهر الحکم، ج ۹، بصره: الغدیر، ص ۱۸۹.

۲ سید کاظم رشتی، رساله فی جواب بعض از کتباء فارس، جواهر الحکم، ج ۹، صص ۲۶۳-۲۶۴.

۳ سید کاظم رشتی، الحجج البالغة، صص ۸۲-۸۳.

۴ شیخ احمد احسائی، رساله اجماعیه، جوامع الکلم، ج ۶، صص ۱۳-۱۴.

تبعیت شخص از امامش باید موالات او را داشت.<sup>۱</sup> عدم پذیرش این افراد در واقع انکار امام و به مثابه کفر است.<sup>۲</sup>

در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که این نظریه از آموزه‌های شیخ احسائی نشأت گرفته است و با توجه به شواهد و دلایل تاریخی به نظر می‌آید نظریه پرداز اصلی آن سید کاظم رشتی باشد که باعث جا افتادن آن به عنوان یک نظریه میان شیخیه شده است. نقش محمد کریم خان کرمانی در این مقوله بیش از هر چیز تبلیغ و تبویب بوده است و از این رو نمی‌توان او را مبتکر این نظریه پنداشت.

### منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- آل طالقانی، سید محمد حسن (۱۴۲۸ق)، الشیخیه، نشأتها و تطورها و مصادر دراسته، بیروت: الامیره.
- ابراهیمی، عبدالرضا خان (۱۳۵۱ش)، تکریم الاولیاء، کرمان: چاپخانه سعادت.
- ابراهیمی، ابوالقاسم [بی تا]، فهرست کتب مشایخ عظام، نسخه دیجیتال ابرار.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: اسلامیه.
- احسائی، ابن ابی جمهور (۱۴۰۵ق)، عوالی الثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم: دار سید الشهداء.
- احسائی، شیخ احمد (۱۴۳۰ق)، الرسالة الرشتیه: جوامع الکلم، ج ۸، بیروت: الامیره.
- ---- (۱۴۳۰ق)، جواب السید محمد البکاء: جوامع الکلم، ج ۲، بیروت: الامیره.
- ---- (۱۴۳۰ق)، شرح الفوائد: جوامع الکلم، ج ۱، بیروت: الامیره.
- ---- (۱۳۹۶ق)، حیاة النفس، ترجمه سید کاظم رشتی، تبریز: انتشارات مکتب شیعیان.
- ---- (۱۴۳۰ق)، الرسالة الاجماعیه، جوامع الکلم، ج ۶، بیروت: الامیره.
- ---- (۱۴۳۰ق)، الرسالة الطاهریه: جوامع الکلم، ج ۹، بیروت: الامیره.
- ---- (۱۴۳۰ق)، الرسالة القطبیة: جوامع الکلم، ج ۸، بیروت: الامیره.
- ---- (۱۴۰۴ق)، شرح الزیارة الجامعة الکبیره، بیروت: دار المفید.
- ---- (۱۴۳۰ق)، شرح عبارات للشیخ علی بن فارس: جوامع الکلم ج ۱، بصره: الغدیر.
- ---- (۱۴۳۰ق)، شرح احوال، جوامع الکلم، ج ۱، بصره: الغدیر.
- احقاقی، میرزا عبدالرسول، التحقیق فی مدرسة الاوحد، نسخه دیجیتال المکتبه.
- ---- (۱۳۳۴ق)، حقائق شیعیان، تبریز: رضائی.
- ---- (۱۳۹۶ق)، رساله توضیح و اوضحات، تبریز: نشریات مجلس تفسیر قرآن و نشر فضائل آل محمد (ع).

۱ شیخ احمد احسائی، شرح الزیارة، ج ۱، صص ۵۶-۵۷.  
 ۲ سید کاظم رشتی، شرح القصیده، صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

- (۱۴۱۳ق)، قرنان من الاجتهاد والمرجعیه، کویت: منشورات مكتبة الامام الصادق (ع) العامة.
- استرآبادی، علی (۱۴۰۹ق)، تاویل الآیات الظاهره فی فضائل العترة الطاهره، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- اسکوئی، میرزا موسی (۱۳۹۲ش)، احقاق الحق، ج ۱، ترجمه محمد عیدی خسروشاهی، تهران: روشن ضمیر.
- الامیر، عبدالجلیل (۱۴۱۳ق)، فکر و منهج دراسة تحليلية حول فکر و منهج مدرسه الشيخ احمد الاحسائي، بیروت: دارالفنون.
- امین، سیدحسن، (۱۴۰۸ق) مستدرکات آعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف.
- باقری، علی اکبر (۱۳۸۹ش)، آراء کلامی شیخیه، معرفت کلامی، ش ۴، صص ۳۵-۵۸.
- برسی، رجب (۱۴۱۲ق)، مشارق انوار الیقین، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- برغانی، زرین تاج [بی تا]، اشراق ربانی، به اهتمام یدالله کائدی (قائدی)، [بی جا]: [بی نا].
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰ش)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران: خیام.
- تهرانی، شیخ آقا بزرگ (۱۴۰۸ق)، الذریعة إلى تصانیف الشیعه، قم: اسماعیلیان.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲ش)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نشر نگاه.
- رشتی، سید کاظم (۱۴۳۲ق)، الحجة البالغة: جواهر الحكم، ج ۷، بصره: الغدير.
- (۱۴۳۲ق)، رساله در جواب بعض اهل اصفهان (جواهر الحكم، ج ۹)، بصره: الغدير.
- (۱۴۳۲ق)، رساله فی جواب بعض اذکیاء فارس، جواهر الحكم، ج ۹، بصره: الغدير.
- (۱۲۶۹ق)، شرح القصیده، خطی، تهران: نسخه شماره ۷۳۱۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- (۱۴۳۲ق)، شرح خطبه طنجیه، ج ۱: جواهر الحكم، ج ۵، بصره: الغدير.
- (۱۴۳۲ق)، مواعظ شهر رمضان ۱۲۵۷: جواهر الحكم، ج ۱۵، بصره: الغدير.
- رضائزاد، عزالدین (۱۳۸۱ش)، فرقه شناسی شیخیه و بابیه، دفتر تدوین متون درسی مرکز جهانی علوم اسلامی.
- سراج، محسن و داریوش رحمانیان (۱۳۹۰ش)، اصل معرفت به رکن رابع در اندیشه شیخیه، مطالعات تاریخ اسلام، ۳، ش ۸.
- شیرازی، میرزا علی محمد [بی تا]، بیان فارسی و عربی، [بی جا]: کتابخانه ازلی.
- [بی تا]، صحیفه عدلیه، [بی جا]، کتابخانه ازلی.
- [بی تا]، قیوم الاسماء، [بی جا]، کتابخانه ازلی.
- صالح، احمد عبدالهادی (۱۴۲۷ق)، اعلام مدرسه الشیخ الاوحد فی القرن الثالث عشر الهجری، بیروت: دارالمحجة البيضاء.
- صفارقمی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم: مكتبة المرعشی.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد: مرتضی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق)، دلائل الامامه، قم: بعثت.
- علوی، محمد بن علی (۱۴۲۸ق)، المناقب، قم: دلیل ما.
- عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴ش)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، تهران: اساطیر.

- کرمانی، حاج محمد خان [بی تا]، رساله فی جواب شیخ حسن المزیدی، مجموعه الرسائل ۷۳، کرمان: سعادت.
- ----، رساله اسحقیه، نسخه دیجیتال الابرار.
- ----، ارشاد العوام، نسخه دیجیتال الابرار.
- ----، تیر شهاب در راندن باب، تهران: نسخه خطی شماره ۲۰۶۴ کتابخانه مجلس.
- ----، رساله رکن رابع، نسخه دیجیتال الابرار.
- ---- (۱۳۶۸ق)، سی فصل، کرمان: سعادت.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- لواسانی، سید محمدرضا (۱۳۹۲ش)، نظریه رکن رابع ایمان در دوران غیبت امام عصر علیه السلام از نگاه شیخیه، پایان نامه کارشناسی ارشد کلام و عقائد، دانشگاه قرآن و حدیث تهران.
- مامقانی، محمد تقی (۱۳۷۴ش)، گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز. تهران: نشر تاریخ ایران.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۷۲ش)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- همدانی، میرزا محمد باقر، دره نجویه، نسخه دیجیتال نرم افزار نافین.
- ----، رسائل ۳، نسخه دیجیتال نرم افزار نافین.
- همدانی، میرزا محمدرضا [بی تا]، هدیه النملة الی مرجع الملّه، با مقدمه مرحوم آیت الله مرعشی نجفی.
- AmirMoezzi, Mohammad Ali(2011), *The Spirituality of Shi'i Islam Beliefs and Practices*, London:I.B.Tauris.
- MacEoin, Denis(2009), «Shaykhiyya», *Encyclopaedia of Islam*, Second Edition.Brill.